سالنامهٔ مجلهٔ کابل



ن ادبی

۱۳۱۱

تاریخچهٔ مختصر افغانستان

نگارش جناب میرغلام محمدخان غبار
عضو انجمن ادبی کابل

حسب تکلیف انجمن محترم ادبی کابل : برای اولین سالنامهٔ که نشر آنرا در وطن مصمم شده اند اینك ورقپارهٔ چندی (در موضوع تاریخ افغانستان) در نهایت اختصار ترتیب و به مطالعهٔ هموطنان مخصوصاً متحصلین عزیز مدارس تقدیم مینمایم . کتابهای شرق و غربی که در تحریر این تاریخچه ماخذ قرار داده شده ، و ما از آنهمه آنچه را بعقاید ما نزدیکتر بود گرفته ایم اینهاست :

تاریخ هیرودت مصنفه لارنس ـ اقوام افغانستان مؤلفه داکتربیلو ـ افغانستان فریر ، تالیف فریر ـ کیمبرج هستری اف اندیا مصنفهٔ راپسن ـ آثار عتیقه بودائی بامیان تالیف مسیو گودار ، مادام گودار ، مسیو هاکن ـ رسالهٔ مجسمه تراشی کریگو بودیك در کاپیسا محررهٔ مسیو ژوزف هاکن ـ انسکلپیدی بریتانی ـ انسکلوپیدی اسلامی بریتانی ـ راه نمای تکسیلا مؤلفه جون مارشل ـ عتائق وسط آسیا مؤلفهٔ سر اوریل استین ـ تاریخ ملل شرق و یونان تالیف البرمالی و ژول ایزاك ، جغرافیای تاریخی ایران تالیف بارتولد ـ تاریخ عمومی احمد رفیق ـ تاریخ بیهقی ـ جهانکشای جوینی ـ یك حصه از زین الاخبار گردیزی ـ تاریخ طبری ـ روضة الصفای خوند میر ـ فرشته محمد قاسم ـ حبیب السیر ـ تاریخ گزیده مستوفی ـ نزهت القلوب مستوفی ـ معجم البلدان یاقوت حموی ـ روضات الجنات اسفزاری ـ منتخب التواریخ محمد الحاکی شیرازی ـ حیات افغانی تالیف محمد حیات خان افغان ـ خورشید جهان تالیف شیر محمد خان افغان ـ سراج التواریخ تالیف فیض محمد خان افغان و چندین کتب تاریخی دیگر .

م . غبار

میرویم بمقصد :

افغانستان مملکتی است در آسیای جنوبی که جغرافیای طبیعی و نژادی قدیم او شامل ممالك افغانستان حالیه ، بخارا و سمرقند ، خوارزم ، خراسان و کرمان ، کل سیستان ، بلوچستان ، سند پنجاب ، کشمیراست ، اما جغرافیای سیاسی قدیم او بعلاوه ممالك مذکوره شامل ولایات کاشغر ، ختن ، قسماً فارس و حوضه های هندوستان تارود بار گنگا وجمنا شمرده میشد . در قرون ماقبل المسیح افغانستان بنام های باختر، آریانه، آریا ورتا خوانده میشد ، و در دورهٔ اسلام مشهور به خراسان گردید ، ولایات عمدهٔ افغانستان قدیم عبارت بود از : ـ تخارستان (قطغن و بدخشان حالیه) باختر (میمنه و مزار) سغد (بخارا و سمرقند) خوارزمیش (خوارزم) اریانا (هرات) اپارتیا (خراسان) کار امانیا (کرمان) سکاستین یا سجستان (سیستان ـ فراه و پشت رود) زابلستان یا اراکوسیا (قندهار) اورشیا (بلوچستان) اندس (سند) زت کوش (پنجاب) کشمیر ، بلورستان یابولر (نورستان وچترال) پاکتیا یا پاختیا (سمت جنوبی حالیه) گندهارا (و لایات پشاور سوات ، کابل) غور (هزاره جات حالیه وغور) .

نژاداً نفوس افغانستان عبارت از آریانهای هند و اروپائی بوده و مشهور ترین طوایف آنها پشتانها ، باختریها ، تخار ها ، دادیك ها (تاجیك ها) پارت ها ، اسکتی ها، سغدیها ، بلوچ ها شمرده میشدند . در مرور دهور قسمتی از نژاد های یونانی ، زرد ، سامی ، هندی هم در بعض حصص افغانستان مخلوط و تحلیل گردید .

السنه ولهجه های افغانستان مشتق ازاصل اریائی و عبارت از زبانهای باختری ، تخاری ، تاجیکی ، پشتو ، هروی ، زابلی ، سکزی ، بلوری ، سغدی بوده و درقرون ماضیه قسماً السنهٔ خارجی ازقبیل یونانی ، مغولی ، سامی ، هندی (پراکریت ، پنجابی ، سندی ، کشمیری ، پشه‌ئی) هم در افغانستان نفوذ نموده است .

اما دیانت قدیم افغانستان عبارت بود از عناصر پرستی ، زردشتی ، بودائی و قسماً برهمنی .

افغانستان‌از نقطهٔ نظر مدنیت دارای قدیمترین مدنیت های آسیائی بشمار میرود ، و این تمدن ها بنام مدنیت باختری « و گریکو بود یك » در صفحات تاریخ ملل مقام برجسته ئی دارد ، آثار عتیق بلخ ، بامیان ، هده و غیرها یادگار های همان مدنیت قدیمند که امروزه مورد توجه و تفحص علمای مغرب زمین گردیده و در نتیجه تحقیقات عمیق کتابهای دایر بآن نوشته آمده است ، اما مدنیت افغانستان در دورهٔ اسلام (عهد سامانی ها ، غزنویها) فصل دیگری است که بر فضل و افتخار این مملکت می افزاید . افغانستان از نقطهٔ نظر تشکیلات ارضیه دربهترین قسمت های آسیا واقع و دارای آب و هوای گوارا ، محصولات زمینی نافع ، معادن قیمتی ، حیوانات و طیور مختلفهٔ ، نسل قوی و مستعدی بوده است .

افغانستان حالیه در اسیای وسطی با شکل بیقاعده ئی افتاده که از جهات اربعه باچین ، تورکستان روسیه ، فارس ، بلوچستان انگلیزی وقسماً سرحدات آزاد پشتونها (در حصص شرق مملکت باخط دیورند مطابق حد بخشی سال ۱۸۹۳ مسیحی) محدود ومتصل‌است، نفوس حالیهٔ افغانستان تقریباً ۱۲ ملیون در داخله وچهار ملیون در سرحدات شرقی و دوملیون در ممالك همجوار بوده وعموماً از جنس آریا و مسلمان راسخ‌العقیده بشمار میروند. زبان رسمی مملکت دادیکی یاتاجیکی افغانستان (فارسی امروزه) وزبانهای ملی عبارت از پشتو وبلوری (نورستانی) است .

سرحد حالیهٔ مملکت افغانستان بعد از جنگهای متعددی با خارجی ها از سال ۱۸۸٤ مسیحی تا ۱۹۰۵ معین گردیده وشکل ذیل را اختیار کرده است :ـ از غرب شمال افغانستان خط سرحدی از ذوالفقار بجانب شرق متوازی جبال هند و کوه امتداد یافته و ۳۵ میل بجانب شمال علاقهٔ جمشیدی هرات رود کشك را در چهل دختران (آخرین ایستگاه ترین روسیه) عبور مکند و بعد ها بطرف شمال مشرق سیر کرده و رود مرغاب را در حد مروچاق افغانی تیر میشود و کوهای چل را باریگستانهای علیلی ترکانها گذشته برودبار آمون توصل می نماید (سرحدات مذکوره توسط منار ها و تقسیمات طبیعی آبها و اراضی مشخص میشود) از نقطهٔ اتصال خط سرحدی با رودبار آمون (خم آب) تا گوشهٔ شرق غدیر و کتوریا (در پامیر ها) رود آمون فاصل طبیعی خاك روس و افغانستان است . از کول ویکتوریا خط سرحد ، پامیر را قسماً بافغانستان گذاشته مابقی را جزو حدود روس مینماید (مطابق فیصله هیئت های حدبخشی ۱۸۹۵) بعد ها خط سرحد از سلاسل صعب‌المرور جبال گذشته بکوهای برفدار دایمی چین (سر کول) منتهی میگردد ، از ذوالفقار تا سر کول طول خط سرحدی افغانستان (۷۵۰) میل است . از سر کول خط سرحد افغانی بجانب غرب دور خورده و در یك خط متوازی جبال هندو کوه برفش دوام میکند [عرض افغانستان درینحصهٔ باریك بیشتر از ۱۰ تا ۱۵ میل نبوده و قسمتی ازین زمین باریك و بلند رو بجانب‌شرق شمال (موسوم به واخان) تا پامیر ممتد میشود که در آنجا فاصل حدود انگلیز وروس بوده و خاك افغانستان را

در شرق شمال بسرحد چین میرساند. ارتفاع اینخطهٔ عجیب ومهیب دایم البرف از ۱۹ تا ۲۴ هزار فت است] ازینجا خط سرحد بهمراه سلسله کوهای بلند چترال بطرف نورستان میرود و در نزدیك کوتل دورا (دارای ۱٤٦۰۰فت ارتفاع) ولایت چترال را از رودبار دلیخه جدا میکند . سرحد افغانی و چترال ازینحصه تادرهٔ ارنوای عبارت از یك کوه برفدار بوده و در جنوب چترال متصل درهٔ مذکوره خط سرحد با رود چترال مقاربت مینماید و وادیهای چترال و باشگول افغانی بهم ملاقی میشوند . بعد ازین خط سرحدی از پهلوی شهر قدیم پشت گذشته و دروادی کنر میدرآید و از آنجا در یك خط معوج بجنوب امتداد یافته علاقهٔ مهمند را عبور می کند و در حد پلوسی رود کابل را قطع نموده مستقیماً بجانب جنوب سیر و تا تورخم میرسد (از سر کول تا تورخم و از تورخم تا کوه ملك سیاه در منتهای جنوب غربی افغانستان با سرحد افغانی ولایاتی تماس میکند که تحت حمایت انگلیز هاست) از تورخم خط سرحدی بطرف سپین غر (سفید کوه) که سرکوب علاقهٔ آزاد (تیرا) است رفته و ازانجا وادی کرم (مرکز طوایف توری پشتانه) را دوره نموده از کوتل پیوار (سرحد جاجی) میگذرد و باز (کیتو) را گذشته بسرحد شمال (توچی) رسیده گوشهٔ غربی وزیرستان را عبور می نماید و بمقام (دوماندی) رود گومل را قطع کرده درجنوب رود گومل با سرحد بلوچستان تماس میکند . از اینجا خط سرحد بطرف جنوب غربی روان شده و باز بجنوب شوراوك و نوشکی میدود ، و متصل نوشکی ریگستان هلمند را گذشته تقریباً در یك خط مستقیم از بین ریگستان سیستان بجانب غرب تا سرحد فارس ممتد میشود و در مقام کوه ملك سیاه و جنوب سیستان با سرحد فارس تلاقی میکند ، ازینجا تا ذوالفقار خط سرحدی افغان و فارس در یك خط تقریباً مستقیم امتداد پیدا میکند (و این همان خط سرحدی است که در سال ۵ ـ ۱۹۰٤ معین شده)

(دوره اول)

از قدیمترین ازمنهٔ تاریخی تا ظهور اسلام

از قدیم ترین ازمنهٔ تاریخی تاقرن هفت قبل المسیح :

در ازمنهٔ قبل التاریخ نژاد سفید (هند و اروپائی) در آسیای وسطی زنده گی میکرد ، ازانجمله شعبهٔ آریانی که از هشت شعبهٔ هند واروپائی است و بسه حصهٔ اسکائی ، آرینی (ایرانی) هندی منقسم میشود ـ از سایر شعب جدا شده و تقریبا در سه هزار سال قبل المیلاد اراضی واقعهٔ بین سیحون و جیحون را مسکن قرار دادند و بعدها رخت هجرت بافغانستان کشیده نخست در ولایت باختر (بلخ) اقامت اختیار نمودند ، و متعاقباً از جهت کثرت نفوس و قلت جای از راهای شمال و شرق و شمال غرب بسایر وادی های افغانستان از قبیل آریانه یا هرات ، اپارتیا یا خراسان، غور، اراکوسیا باقندهار ، اوریشیا یا باوچستان ، تخارستان یا بدخشان و قطغن ، بولورستان یا نورستان و چترال ، گندهاریا یا کابل وپشاور ، پاکتیا (ولایات جنوب و شرق تا سند) اندس یا سند ، زت گوش یا پنجاب ، کشمیر و غیره پراگنده و منقسم گردیدند . آرینها در ورود خود بافغانستان با بومیان وحشی منشی دوچار و آنها را در نتیجهٔ جنگها برانداخته جایشان را اشغال نمودند ، درین عهد آرین ها مردمان زراعت پیشه و مالداری بودند ، دین آنها عبارت از عناصر و قوای طبیعت پرستی و زبان شان همان زبان معروف آریا که یکی از هفت شاخه زبان آرین است بشمار میرفت ، ماهیت اصلی زبان آریا هنوز مجهول است و پسان السنهٔ پشتو ، سکزی (سیستانی افغانستان) سغدی ، ارمنی ، پهلوی فارسی ازو مشتق و بمرور زمان لهجه های مختلفی در افغانستان و دیگر جا ها از همین شاخه منشعب گردید .

در تاریخ قدیم همراه باختر افغانستان مهمترین حرکات نژاد هند و اروپائی موجود است بحدیکه مغربیها اورا گهوارهٔ تهذیب حالیهٔ خود ها میخوانند ، این حرکات مهمه عبارت است از هجرت آریانهای هند و فارس از افغانستان در حوضه های هند و مملکت فارس که از دو تادونیم هزار سال قبل‌المیلاد بعمل آمده، هندی ها و فارسی ها بعد ازانکه از افغانستان هجرت کردند زبان و مذهب آریائی افغانستان را با خود یادگار بردند و مدت ها اشتراکات معنویه و رسوم آنها با افغانستان باقی بود ، شاعران ریگ ویدا (قدیمترین کتب ادبی ها و منسوب بقرن چهاردهٔ قبل المیلاد) در سرود های خویش از دریا های افغانستان چون کابل ، کرم گومل ، سوات بنامهای کوبهه، کرومه ، گومتی ، سو واستویاد میکنندو گاهی اسمای بعضی طوایف افغانستان را (در ضمن قصهٔ یکواقعهٔ تاریخی موسوم بمحاربهٔ ده پادشاه) از قبیل پکتنهاها (پشتو ها) الیناها (مردمان شمال شرق نورستان) بهلا نامی (مربوط بدرهٔ بولان) سوا ها (نزدیك اندس) متذکر میشوند . از کتابهای اوستای افغانستان و وید هند که کهن ترین یادگار های علمی این دو ملت است معلوم می شود بعلاوه اشتراك خون و مشابهت زبان شباهت مذهبي و رسوم بین این دو ملت موجود بود مثلاً مشابهت بین (آهر مزد) معبود اویستائی و (ورونه) معبود ویدی و (مثره) افغانستان و (متره) هندوستان و امثال آن ، شروع شرب مقدس در نزد اهالی افغانستان و هندوستان نیز با کامهٔ بسیار شبیه بعمل میرسید مثلاً به Yama و به Yima

می رویم بمقصد ، آرین ها بعد ازانکه در افغانستان ساکن شدند برادران اسکائی آنها هم بعد از مدتی وارد افغانستان شده و در بعض وادیها سکونت اختیار نمودند ، مشهور ترین مسکن آنها ولایت سکاستین (فراه ، پشت رود ، چخانسور ، بقایای سیستان حالیهٔ فارس) یا سیستان افغانستان بوده و اینها همان طائفهٔ مشهور و شجاع افغانستان بشمار می روند که تاهنوز افسانهای رستم زابلی ازانها حکایت میکنند . مرور زمان و مقتضیات اوضاع جغرافیائی زبانهای جدیدی در افغانستان و هند و فارس ایجاد نمود که ازانجمله است زبان «زند» یا اوستا در افغانستان وسانسکریت در هند ، پسانها فرس قدیم هم در فارس رواج یافت . از زبانهای قدیم افغانستان چون آثاری نمانده تفصیلی بدست نیست فقط زبان اوستا توسط کتاب اوستا معلوم و معین شده که از حدود یکهزار سال قبل المیلاد در افغانستان معمول و مروج بوده است . واین آوانی بوده که آریانهای افغانستان در باختر اولین دولتی را بین آریانهای اسیای وسطی تشکیل کرده اند، درانعهد هندیها زندگی قبیله وی داشتند و فارسی ها محکوم استبداد آشوریها بودند ، ازین دولت قدیم باختری توضیحاتی بدست نیست جز آنکه مورخین یکنفر از شاهان او را بنام « ویشتاسپ » شاه باختر در حدود هفت قرن قبل المیلاد میشناسند و از ملکهٔ او « حوتا اوس » نام می برند ، « ویشتاسپ » پادشاه ملت زارع و مالداری بوده در اطراف خود شکوه و جلالی نداشت ، درین عهد افغانستان گویا مناسبات تجارتی با « اثوریها » داشته اند و هم درین عصر بود که « زر تشت » مشهور در افغانستان از خانوادهٔ اسپای بلخ در منزلی بنام « ونگهوئی دارتیا » قدم بعرصهٔ وجود گذاشت ، « زر تشت » در سن سی سالگی بعد از فراغت تحصیل یگانه پرستی را اعلام و «اوستا» را ظاهر ساخت واودر کوه « اشیدر » خودش را ملهم میدانست و در هجومی که « تورانی ها » از ماورای جیحون ببلخ آوردند کشته شد ، آئین زرتشت شامل قوانین و فلسفه های بوده که در اعصار مختلفه توسط دیگران تکرار شد ولی بعد ها در اثر اختلاط تورگها و آتشپرستها مخلوط و مشهور بآتش پرستی گردید (درینجا ما از اختلاف اقوال مورخین راجع به تشکیل سلطنت باختری و ظهور و تعدد زرتشت ها که از ۶۹۰۰ سال تا ۲۵۰۰ سال قبل المیلاد سخن میگویند منصرف گردیده و بذکر قناعت آخرین محققین اکتفا نمودیم) و الحاصل ظهور زرتشت، افغانستان را در بین برادران آریائی همجوار خود در طریقهٔ دیانت خدا پرستی افتخار سبقت بخشید ، چنانیکه آنها در تشکیل

دولت حق قدامت داشتند . دیانت زرتشت بین جبال و رودبارهای افغانستان محصور نمانده و بسرعت داخل مملکت فارس شد ، « مادیها » و « فارس ها » اوستا را با آغوش بازی پذیرفتند و هندیها گاتها یعنی ترانه های زرتشتی را در زبان سانسکریت بسرودند .

راجع بعلوم و فنون ایندوره در افغانستان ، سخن کشاده تر نمیتوان گفت جز آنچه از اوستا معلوم میشود ، آری اوستا بهترین ممثل علوم فلسفی ، اخلاقی ؛ اجتماعی و ادبیات حتی اشعار منظوم و طب و نجوم افغانستان قدیم بحساب می رود ، بعض مورخین مینویسند از زرتشت بیست و یك کتاب مبنی بر علوم مختلفه باقیمانده که بر چندین هزار پوست گاو نوشته شده و در هجوم یونان برباد شد حتی قسمتی ازان (در موضوع طب و نجوم) بفرمودهٔ سکندر در زبان یونانی ترجمه یافت . رویهمرفته میتوان گفت افغانستان درین عهد دارای پاره ای ازعلوم اخلاق ، حفظ الصحه ، نجوم ، طب ، شعر وموزیك وفلسفه وغیره بوده اما آثار برجسته ئی از خود (باستثنای اویستا) بیادگار نگذاشته ، و اگر بوده هم در صر صر حوادث بر باد فنا رفته است .

از قرن شش تاچهار قبل‌المسیح :-

در قرن شش قبل‌المسیح هخا منشی های فارس بولایات شمالی افغانستان تاخت آوردند (طوایف مادی فارس تا آواخر قرن هشت قبل‌المسیح درشمال فارس محکوم دولت آثوریها بودند در اوایل قرن هفت قبل‌المسیح آزاد شده و برادران فارسهٔ خود را مطیع ساختند و در قرن شش قبل‌المسیح فارس ها بر مادیها تغلب جسته به تشکیل حکومت عظیمی در آسیا پرداختند و سلسلهٔ هخا منشیان از ۵۵۰ تا ۳۳۳ ق . م . به تمام مملکت فارس ، آسیای صغیر ، بین النهرین ، مصر و بعض حصص دیگر حکومت نمودند .) و منجمله « کوروش » معروف ازسال ۵۵۰ تا ۵۲۹ قبل‌المیلاد بحمله های افغانستان پرداخت ، کوروش ولایت بلخ را فتح کرده و دولت باختری را منقرض نمود اما بسایر ولایات افغانستان که در تحت ادارهٔ رؤسای وطنی بودند دستی نیافت حتی خودش نیز درسال ۵۲۹ ق . م دریکی از جنگهای که بولایات مغربی افغانستان مینمود از طرف قبیلهٔ «داهی» شعبهٔ اسکائی های افغانستان کشته شد . اما « دارا یوش اول » از اخلاف کوروش مرد بزرگی بود (۵۲۱ — ٤۸۵ ق . م) و او قسمتی از ولایات شمال و غرب و جنوب و شرق افغانستان را تا رود بار سند حتی پنجاب مسخر نمود ، درعهد او عساکر باختری افغانستان کلاه میدیائی با کمانهای وطنی و نیزهٔ کوتاه در جنگها استعمال مینمودند . بعد از دارا یوش اقتدار هخامنشی ها را سستی فرا گرفت و ولایات مفتوحهٔ افغانستان گرچه اسماً تابع دولت هخامنشی شمرده میشدند ولی استقلال داخلی آنها بکلی ازهر تحکمی مصئون بود و این قضیه تا سال ۳۳۳ ق ، م طولی کشید - « بسوس » یکی از رؤسای افغانستان و حاکم بلخ بود که در هجوم یونان « دارای ثالث » را کشته و خود بعنوان « دارای رابع » اعلان سلطنت نمود ولی حملهٔ سکندر مجالی برای دولت او باقی نماند .

درین دوره (قرن٦ - ٤ ق . م) تجارت افغانستان با فارس و هند کشاده تر گردید و مذهب والسنهٔ افغانستان همان مذهب زرتشتی قدیم و زبان های وطنی بود ، ااخط آن زمان معلوم نمیشود چه بوده . مدنیت هخامنشی ها در زمان استیلای آنها بافغانستان تاثیری نموده و حاصل نفوذ آنها در مملکت فقط اخذ خراج و یکنوع قدرت نظامی برد و بس ، و این اوضاع تاهجوم یونان در افغانستان قرار داشت .

قرن چهار تا اول قبل المیلاد :

اسکندر یونانی درسال ۳۳۳ ق ، م باهشت دهزار عسکر فارس را فتح کرده بافغانستان شتافت و ازسال

۳۳۰ تا ۳۲٤ ق . م بفتح این مملکت پرداخت، ولی سکندر درین جنگهای خود سخت ترین مدافعات اهالی افغانستان را دوچار شد بحدیکه شخصاً در حدود پنجکوره و سوات و کنر زخمی گردید - معهذا سکندر افغانستان را فتح نمود وبعد ازانکه از هرات بقندهار و ازانجا ببلخ تاسیحون رفته و دوباره از بلخ هندو کش را عبور و براه کنر، سوات و تنگهٔ خیبر به اراضی ماورای سند بگذشت از ساحل دریای بیاس براه بلوچستان جانب فارس عزیمت نمود. در افغانستان از طرف سکندر وخلف او « سیلو کس سکندرثانی » شهر های : - آریی گا ؤن، اسکندریه مرگیانا ، اسکندریه ارا کوسیا ، اسکندریهٔ قفقاز ، کارنه ، نکائی ، در اراضی بین کنر و پنجکوره ، مرغاب ، حوالی شهر قندهار ، کوهدامن ، بگرام ، بین کابل و کوهدامن اعمار گردید ، بعد از اسکندر واختلاف جانشینان او ، یونانیان باختر در بلخ به تشکیل سلطنتی مستقل پرداختند که عمر او تاقرن اول قبل المیلاد در افغانستان طول کشیده وغالباً دامنهٔ او از آسیای وسطی تا قلب هندوستان کشیده میشد . درین میانه (بعد از سال ۳۱۲ ق . م) خانوادهٔ شاهی هندوستان (چندر گپتاموریا) صفحات جنوب هندو کوه را با بلوچستان و سندو پنجاب و کشمیر از افغانستان مجزا وبهند الحاق کردند ولی از سال ۲۵۰ ق . م دولت بلخ حصص مذکوره را بافغانستان مسترد داشته و قسماً هندوستان را نیز ضمیمهٔ افغانستان نمود . در قرن دوم قبل المیلاد سلاطین پارت خراسان [« پارتها » از طوایف آریائی و اصلی افغانستان بوده و برخی آنها را از قبیلهٔ « داهای اسکائی » افغانستان شمار می کنند ، از اینها « ارشاك » نام بلخی در خراسان رفته به تشکیل دولتی پرداخت و درمملکت فارس جانشین یونانیان گردید. اخلاف او از سال ۲۵۰ ق . م تا ۲۲٦ میلادی در تعداد ۲۷ نفر دران مملکت سلطنت کردند و چون نسبت بفارس اجنبی بودند درانجا رسوم باختری و زبان و ادبیات یونانی را ترویج نمودند، وممکن پارتها منسوب بطوایف اپارتیای هیرودوتس (آفریدیهای پشتانه) بوده باشند] با دولت باختری افغانستان جنگها کرده و قسمتی از ولایت مغربی هرات را با سیستان فتح نمودند و حتی در جنوب حوضهٔ هلمند دولتی تاسیس کردند ، ولی این تسلط پارتها را دوامی نبوده در همان قرن (۱۲۸ ق . م) « اسکائی‌های افغانستان » با پارتها جنگ داده « اشك هشتم » شاه پارت را بکشتند و ولایت آنها را تاراج نمودند (اینکه گویند پارتها در عهد « مهر داداول » بهندوستان تاخته اند درست نیست بلکه این یوروش بهند از طرف اسکائی های افغانستان که در تواریخ چین باسم (ملت سه) ذکر یافته بعمل رسیده وبقول بعضی هجوم مذکور از طرف کوشانی های افغانستان برده شده است)

بهر حال اسامی شاهان یونانی افغانستان از تاریخهای رومی و یونانی تا هفت هشت نفر معلوم میشود اما مسکوکات آنها زیاده از چهل نفر را شمار می کنند ، ممکن است چندین نفر ازانها در یکوقت در حصص مختلفهٔ افغانستان حکومت داشته و سکه میزدند ، مشهور ترین این پادشاهان بعد از سیلوکس اسکندر (نکاتور) و « انتیاکس اول » و ثانی ، اینهاست : - تهیو دوتس ، یوتهی دیمس، دیمتریس، یوتهی دیمس ثانی ، یوکری دیتس ، اپالو دوتس ، هلیاك بلیس ، فلوزینس. درعهد اینها حدود سیاسی مملکت افغانستان از یکطرف رودبار سیحون و از طرف دیگر خلیج کامبی (در ساحل غرب شمالی جزیره نمای هند) و در شرق شمال سرحدات مملکت چین بوده . در اواخر قرن دوم قبل المیلاد سلطنت باختر بواسطهٔ جنگهای پارتها و خانه جنگی ها رو به تنزل رفته و در حدود ۱۲۷ ق . م در نتیجهٔ نفوذ و اقتدار قبیلهٔ کوشانی (منسوب بطوایف تخاری افغانستان) حکومت باختر در صفحات شمالی هندو کوه بر افتاد ، اما هنوز حکومت های یونانی در صفحات جنوب هندو کوه و هندوستان غربی موجود بوده و اینها تا پنجاه سال قبل المیلاد حتی در حوضهٔ کابل تااوایل قرن اول میلادی حکومت داشتند .

این حکومت ها بطور شاهان کوچك و مستقل بشمار میرفتند ، اما از انها سوای مسکوکات آثاری

بدست نیست ، از سکه ها اسامی دوازده تن از آنها معلوم میشود ، رویهمرفته میتوان فهمید این پادشاهان کوچك در چهار حصه تقسیم میشدند : ـ وادی فوقانی کابل ، وادی تحتانی کابل ، حوزهای پشاور ، پنجاب. درین دورهٔ ملوك الطوایفی یك خاندان شاهی دیگری از آرین های افغانستان بنام (سسی) نیز در حدود دریای کابل وخطیکه در همین عرض البلد طرف مشرق کشیده شده حکمرانی مینودند واسمای آنها اینست : ـ ماأوس، ازیس ، ازی لیس ، اونی نیس ، سپالیری سس . هکذا درین دوره ولایات سیستان و زابلستان در تحت اداره رؤسـای وطنی طوایف « اسکائی » افغانستان زنده گی میثمودند واین اسکائی ها همانهائی استند که در قرن دویم قبل المیلاد مملکت فارس را زیر و زبر کرده بودند . و الحاصل از قرن اول مسیحی « شاهان کوشانی » افغانستان جای یونانیان را در تمام افغانستان گرفتند .

در عهد یونانیان باختری مذهب زرتشتی در افغانستان سقوط نموده و قسماً ارباب انواع پرستی یونانیان بر روی کار آمد ، وزبان یونانی با علوم ادب و طب و فلسفهٔ یونانی داخل زبان افغانستان گردید و صنعت یونان رواج یافت ، متعاقباً دیانت بودائی قدم در افغانستان گذاشته رو بعروج رفت بحدیکه نوبهار بلخ (مرکز زرتشتی) کانون مذهب بودا محسوب گردید ، ظهور ونشو ونمای صنایع « گریکو بود یك افغانستان » نیز درین دوره بعمل آمده و مدنیت مخصوص « باختری » را بمیدان کشید ، این مدنیت افغانستان بکلی از تمدن های ملل همجوار (هند ، چین ، فارس) جدا و ممتاز بود ، افغانستان این مدنیت جدید را در ممالك وسیعهٔ هند و چین بسط داد چنانیکه در صنایع منسوبه بقرن دویم قبل المیلاد چین نفوذ واثر صنایع باختری مشاهده شده و محققین ازان ذکری کرده اند ، زبان باختری افغانستان درین دوره بازبان یونان یکجا بکار میرفت و این مطلب از مسکوکات « یوتی دیمس » و « یو گرا تائید یس » شاهان باختری معلوم میشود ، بعلاوه در اثر نفوذ بودائیت در افغانستان خط هندی هم مروج گردید ، از پهلوی تجارت افغانستان درین دوره پیشرفته و باختر مرکز تجارت های هندوستان و اوروپا از راه ماوراءالنهر وبحر های خزر وسیاه گردید ، ثروت آنوقتهٔ افغانستان را مسکوك طلای « یوتیدیموس دویم » شاه باختر که (۵ ، ۱۶۸۰) گرام وزن داشته و بیست برابر طلای یونان و فارس بود نمایندهگی می کند واقعاً هیچ پادشاهی توسط سکه اینچنین نمایشی ازثروت خود نداده . و هم در عهد همین پادشاه بود که مسکوکات (نکل) از افغانستان برای بار اول در دنیا ظاهرشد . اماخود یونانیان درین دوره بااهالی افغانستان مخلوط شده ، ودرچند قرن بکلی قومیت خود را از دست دادند .

قرن اول تاپنج مسحی :

در قرن چهار قبل المیلاد از بعضی طوایف معروف افغانستان در بلخ ذکری شده از قبیل اسکائی ها چوراسمی ها ، ساکدیها . اما از طوایف تخاری افغانستان درانجا هنوز نامی برده نشده ، وفقط اسم تخار ها از قرن دویم قبل المیلاد در باختر یاد میشود ، « تخار ها » طوایفی از آرینهای افغانستان و از سکان ولایت بدخشان و قطغن استند که حتی ولایت مذکور بنام آنها تخار و « تخارستان » یاد شده و این اسم تا قرون اولیهٔ اسلام در مورد آن ولایت اطلاق میگردید ، مورخین قسماً تخار ها را علی‌الرغم چینی ها (چینی ها طوایف تخاری را بنام « یوئیچی » یاد کرده ومسکن اصلی شان « بولونسزیز » را در سرحدات خود چین میشمارند) ازشاخهٔ طوایف اسکائی افغانستان که آنهم آریه استند میشناسند و بهمین جهت است که آنهارا بلحاظ استیلا درهندوستان گاهی شاهان «هندوسکائی» میخوانند بعضی ها از روی مسکوکات شاهان « کوشانی تخاری » که صورت سلاطین آنها دارای دماغ قوی و برجستهٔ کشیده ، چشم کلان، ریش انبوه ، لب های قدری کلفت است تخار ها را اسلاف پشتونها میدانند .

علی ای حال تخار ها از قرن دویم قبل المیلاد در باختر قدم نهادند و در قرن اول قبل‌المیلاد حکومت یونانی

باختری را برانداختند ومتعاقباً بصفحات جنوب هندوکوه کشیده ودرنصف قرن اول میلادی قبیلهٔ کوشانی تخاری به تشکیل سلطنت عظیمی در افغانستان پرداختند ، ابتدای حکومت کوشانی‌ها بقولی ازنصف قرن اول قبل‌المیلاد و بروایتی از نصف قرن اول بعد المیلاد (٤٠ مسیحی) بوده و تانصف قرن پنجم میلادی (٤٣٠ مسیحی) طول کشیده است ، در طول اینمدت هژده نفر از خاندان کشن ها سلطنت کرده اند مشهور ترین آنها « کادفزس اول » « کادفزس‌ثانی » « کانیشکای اول » کانیشکای‌ثانی » و «اوشکا» است، چینی‌ها «کانیشکارا» « کیانی سا کیا » و هوشکا (یا) اسود یورا « کیو چیؤ خیؤ » خوانده اند و کشمیری ها « وانکوچیؤی » چینی ها را « جوشکا » گفته اند .

سلطنت کوشانی های افغانستان درانعهد از قویترین دولتهای آسیا بحساب میرفت و در قرن دوم مسیحی ولایات یارکند ، ختن ، کاشغر بافغانستان الحاق یافت ، جغرافیای سیاسی افغانستان دران وقت بعلاوهٔ افغانستان حالیه و پنجاب و کشمیر شامل قسمتی از مملکت هندوستان از بحر عرب تادریای گنگاو تورکستان چینی بوده و پایتخت اینهمه ممالك وسیعه گاهی کابل و در زمستان ها پشاور بود بعضاً کشمیر هم مرکز شمرده می شد . دولت کوشانی چون از اطراف خود بامماالك چین ؛ هند ؛ پارت (خراسان) محدود بود ، لهذا غالباً با این ممالك رزم ها داده وازآنجمله است جنگی که درقرن اول مسیحی بین افغانستان و چین رخداد درمابین سالنهای (٨٠ ـ ٩٠ مسیحی) جرنیل مشهور چین « پان چیو » کاشغر را تاخته و با افغانستان رزم نمود ، شاه کوشانی درجنگ آنقدر مقاومت نمود تا کشته شد و شاه جدید افغانستان که چینی ها او را « خوئین تسو » مینامند اطاعت چین را قبولکرد ، حتی دولت پارت در خراسان و فارس نیز اطاعت چین را قبولکردند ، وچین ها دراثر همین فتح بخارا را متصرف شدند . ولی در قرن/دوم شاهان کوشانی بتورکستان چینی تاخته وختن را با یارکند وکاشغر ازچینی ها گرفتند و باینصورت تلافی از گذشته نمودند، هکذا درقرن اول شاه کوشانی که چینی ها اورا « کی تو لو » خوانده اند درمیدان های پشاور باعساکر پارتی جنگ سختی نموده است ـ یکباری هم هنگامیکه رومی ها دوست متعهد افغانستان بفارس تاخته و خلیج فارس را اشغال نمودند کوشانی ها بر علیهٔ رومیان داخل کارشدند ـ بعد از انقراض پارتی ها و استقرار دولت ساسانی درفارس باز هم جنگهای متعددی بین افغانستان و فارس رخداده و بالآخره همین جنگهای متواترهٔ خارجه از قرن سوم مخصوصاً ازقرن چهار اسباب ضعف دولت کوشانی گردید .

دولت کوشانی درایام صلح بعلاوهٔ روابط تجارتی باممالك خارجهٔ چین ، فارس، هند، مناسبات سیاسی با رومی ها نیز داشتند و یکبار سفیری بدربار روم فرستاده ، و دو بار سفرای رومی را قبول کردند ، می‌نویسند روابط اولین افغانستان و روم در عهد « کانیشکای کوشانی » و « مارك انتوانت قیصر روم » (تا ٣٠ سال ق . م قیصر بوده) آغاز نموده وبعد ها با « اکوست » و « وژوایوس سزار » این مناسبات تحکیم و معاهداتی عقد گردیده است (موضوع معاهدات معلوم نیست چه بوده) کوشانی ها کمك مادی هم بروم ها نمودند بعلاوه کوشانی ها در اوائل با ساسانی ها نیز خویشاوندی داشته و یکی از شاهان فارس بمصاهرت سلطان افغانستان موفق شد .

افغانستان در دورهٔ کوشانی ها تجارت با رونق و وسعتی داشت و تجار او در ممالك دور دست سفر مینمود ـ ازان جمله چند نفری را در اسکندریه ذکر می کنند. درآن زمان بلخ مرکز تجارت بین‌المللی ومحور شاهراهای عمده و ثلاثهٔ آسیا بحساب میرفت و از غرب بجانب امپراطوری رومن، از شمالشرق بطارف براعظم چین و از جنوب شرق بطارف سواد عظیم هندوستان مربوط بود .

اما صنایع و علوم و مدنیت افغانستان مخصوصاً صنعت حجاری و مجسمه ترای درین دوره بسی ترقی کرده

و مکاتب صنعتی گریکو بود یك در ولایت گندها را (کابل و پشاور) تاسیس یافت و موضوعات افغانستان و شرق لباس غرب پوشیده و در اثر روح بودائی و ژنی یونان بهترین شاهکار های صنعتی در افغانستان بوجود رسید ، دورهٔ این‌مدنیت از قرن اول تا پنج مسیحی طول کشید و بعضاً از آثار و تصاویر بامیان ظاهر شد که صنعت ایندوره مجموعهٔ قشنگی از طرح آریائی افغانستان و فارس و طرز هند و چین و یونان است ، همچنین تاثیر و نفوذ صنایع ایندورهٔ افغانستان درممالك دور دستی به ثبوت رسیده از قبیل اشکال درهٔ شاپور فارس که فتح « شاپور » را بامپرا طور « والرین » نشان میدهد ، وقیافهٔ که مرسیو (روتر) در شهر بابل مشابه وقریب « رب النوع مهتاب » بامیان کشف کرده ، هکذا آثاری که در تور کستان مشرقی از نواح در پای طارم و در ماورای رود سند از « تکسیلا »و در اسیای مرکزی از تزئینات « کای زایل » و غیره مکشوف گردیده است .

در دورهٔ کوشان ها دیانت بودائی ترقی کرده و سرتاسر افغانستان را فرا گرفت چه کانیشکا مشهور ترین شهنشاهان این‌سلسله تمام مساعی و همم خود را در دسترس عشق بمذهب بودا گذاشت لهذا معابد مذهبی در مملکت آباد شد وازان جمله بود معبد ـ نفیسی که هنگام دخول اسلام درپشاور وجود داشت ، بزرگترین یادگار های مذهبی آن دوره اصنام مشهوره بامیان است .

کانیشکا درقرن اول مسیحی یك«لوی جرگهٔ» مذهبی در کشمیر وبقولی درجالندر مرکب از پنجصد نفر علمای روحانی منعقد ساخته و درنتیجهٔ سه رسالهٔ مذهبی بنام « تری پتکا » (سه سبد گل) در تشریح برقانون بده تالیف و در الواح مسین بحروف « پالی باختری » یا « سانسکریت » نقر گردید و مبلغین برای این مطلب در آسیای مرکزی وچین فرستاده شد ، مورخین هند میگویند دولت کوشانی های افغانستان درتهذیب هندوستان تاثیرات و مدخلیت بزرگی داشته است هکذا در دیانت مملکت چین نافذ بوده اند .

در دورهٔ کوشانی ها بعلاوهٔ السنهٔ سابقهٔ افغانستان از قبیل یونانی و آریانی باختری و لهجه های مختلفهٔ محلی خط و زبان هندی با علوم سانسکریت ترقی زیادی کرد ، معهذا از مسکوکات کوشانی همان زبان یونانی وزبان وطنی افغانستان اشکار است واین زبان ها درمسکوکات آنها به حروف تهجی خروشی (مشتق‌ازآرامی) منقوش میگردید این الفبارا گاهی آریانی وگاهی بنام (پالی باختری) یاد می‌کنند و گویند باحروف سانسکریت شبیه بود، قاعدهٔ عدد نویسی باختری افغانستان از الواح مسین مکشوفه از تکسیلا ظاهر گردیده است. از مسکوکات کوشانی ها نیز همان خصوصیت صنعتی افغانستان که مجموعهٔ از طرح های متعددهٔ افغانستان وهند ویونان بود ، معلوم میشود چنانیکه سکه ها درزبان وطنی افغانستان ویایونانی بحروف خروشی ویونانی ضرب شده ودریکروی آنها غالباً شکل (هریکلیز) معبود یونان ها ویا (مشرا) وغیره فرشتگان زردشتی افغانستان ویا (شو) آلهٔ حرب هند منقوش میگردید، گاهی هم درین سکه‌ها نمونهٔ ازصورت معبودان بابل و مصر منقور میشد .

بعلاوهٔ زبانهای سابق‌الذکر یك زبان دیگری نیز درافغانستان وجود داشته که از قرن اول مسیحی یعنی آغاز سلسلهٔ کوشانی غالباً تاقرن دهم معمول بوده است واین زبان را « بنام سکی » و « ختن قدیم » یا ایران مشرق یادمیکردند وهم اورا زبان تخاری خوانده اند، میگویند این زبان تخاری ازجهت فرهنگ بیشتر هندی وازجهت صرف بیشتر آریانی (ایرانی) وازجمله السنهٔ ادبی هند واروپا درآسیای مرکزی است . علی ای‌حال زبان تخاری باطوایف تخاری افغانستان مربوط بوده ولی تحقیقاتی در آن باب بدست نیست ، جز اینقدر که زبان تخاری دارای ادبیاتی بوده واین مطلب از یکنقره آثار بودائی تورکی معلوم شده که اونیز از زبان‌تخاری ترجمه یافته است .

والحاصل سلسلهٔ کوشانی درقرن سوم میلادی درنتیجهٔ جنگهای ساسانی هاضعیف شده و درقسمت‌های شمالی افغانستان مغلوب شدند ودراوایل قرن چهار (۳۰۲ مسیحی) در هندوستان ازطرف سلسلهٔ « گپتاهای ثانی » منقرض گردیدند ومتعاقباً کشمیر ازدست شان برآمد ، ضعف کوشانی ها درسال ۳۵۹ مسیحی بانتها رسید ودرهمین قرن درولایت گندها را (حوضه های پشاور وجلال آباد) از طرف یك قبیلهٔ دیگر تخاری که به یوئچی های صغیر معروفند منقرض گردیدند ، ازین بعد فقط یك سلسلهٔ کوچك کوشانی بصفت سلطنت درحوضه های کابل تاقرن پنج باقیماند که ازان جمله بود پادشاه « تایکی مالیك » کوشانی - کوشانی ها ازین بعد بجانب موطن قدیم خود حرکت کرده و درجهت غرب بدخشان سکونت اختیار کردند ، ولی هجوم های طایفهٔ «جوان جوان» های تاتاری فرصت زندگی را ازانها در بدخشان سلب کرد ولهذا بهجرت بلخ تن دادند ودروقتیکه بجانب بلخ مسافرت میکردند قبیلهٔ « هیاطله » ازهمین تخار ها از برادران کوشانی خود جدا شده وکوهای هندوکش را عبور نمودند ، هیاطله ها بعد از ورود بکابل سلطنت آخرین کوشانی را بر انداخته و خود ها به تشکیل یك سلطنت عظیمی در افغانستان پرداختند .

قرن پنج تاهفت مسیحی ،

دولت هیاطله :

هیاطله یا یفاطله که آنها را هفتالیت نیز خوانده اند مثل کوشانی ها قبیلهٔ هستند از طوایف تخاری افغانستان ، جای آنها را مورخین در بدخشان دانسته و شهر های یفتل را در بدخشان علیا و سفلی یادگار آنها میشمارند ، شهر اول در بدخشان علیا تا هنوز بشکل قریهٔ موجود و شهر دوم در بدخشان سفلی (قطغن) بوده و حالا خراب و معدوم است . نام هیاطله تا دورهٔ اسلام در مورد بدخشان وقطغن وحتی بامیان اطلاق‌شده چنانیکه مورخین افغانستان واسلام شاهان غوری بامیان را نیز بنام ملوك‌هیاطله ذکر کرده اند . هیاطله ها طایفهٔ سوار کار وتیرانداز قابل و شجاعی بحساب میرفتند ، و در قرن پنج مسیحی غالباً اراضی سواحل آمون را میتاختند ازهمین جهت ترکتازهای مهیب مورخین آنها را به هونهای وحشی‌تشبیه کرده و(هونهای سفید) خوانده اند . بهرحال بعدازانکه هیاطله ها بقایای کوچك کوشانی ها را در صفحات جنوب هند وکوه برانداختند خود به تشکیل دولتی در افغانستان پرداختند که عمر این سلطنت قوی و عظیم در افغانستان تا سال ۵۶۵ مسیحی‌امتداد داشت ، مشهورترین شهنشاهان هیطل‌تورامان ، مهیراگل‌وافتالانوس است . جغرافیای سیاسی افغانستان در دورهٔ هیاطله ها شامل مملکت حالیهٔ افغانستان وسغد (بخارا ، سمرقند) پنجاب ، کشمیر ، سند ، کاشغر ، ختن ، بوده وپایتخت‌آنها گاهی شهرساکلا (درشمال پنجاب) شمرده‌میشد .

حکومت هیاطله ها زیاده‌تر یك حکومتی عسکری وغالباً مصروف جنگ وجدال باهمسایه ها بوده‌اند، از آنجمله فارسی ها صدمات سختی از هجومهای عسکری اینها متحمل شده‌اند چنانیکه هیاطله‌ها بهرام‌گورنام شاه فارس‌را درسال۴۲۰ مسیحی بکرات بشکستند وخلف اورا سخت فشارها دادند بحدیکه « افتالانوس » شهنشاه هیطل آنکه او را فارسیان « خوشنواز » خواندند « فیروز » شاه فارس را اسیر نمود و ولیعهدش را بر غمل گرفت ودختر اورا درحرم خویش‌داخل نمود و بایتصورت انتقام برادران کوشانی‌خودرا ازفارسی ها گرفت . بعد ازین واقعه هیاطله ها مملکت فارس‌را موقتهً اشغال نمودند واین استیلا تاجلوس « بلاش » شاه فارسی طول کشیده، ساسانی ها همیشه بدولت هیاطله باج وخراج میپرداختند وتحف وهدایا ارسال مینمودند و بدینصورت تااندازهٔ مملکت خود را از هجوم پادشاهان افغانستان حفظ می‌کردند ، رومی ها که دشمن فارس و ازجنگهای‌آنها بستوه بودند ؛ در دورهٔ شاهان هیاطلهٔ افغانستان نظر بمشغولیت و مغلو بیتیکه فارسی ها بمقابل افغانستان داشتند بکلی ازطرف‌آنها مامون ومصئون گردیدندحتی ازادای باج ونقودی‌که‌بفارسی‌ها بااِیستی به پردازند انکارنمودند .

علی ای حال دولت هیاطله ها بعلت گرفتاری بجنگها چندان به ترقی تمدن وعلوم نه‌پرداختند ، حتی گویند آنها مدنیت قدیم افغانستان‌را برانداختند وعمرانات نفیسه را تخریب نمودند، ولی مضامین «هونستن» سیاح‌معروف چین میفهماند که دولت هیاطله در معابد مزینه ونفیس بودائی‌افغانستان و عمرانات او چندان خرابی و بی انتظامی اساسی وقصدی واردنکرده است، حفریات هدهٔ «مقدسه» و«کوهدامن» (کاپیسا) وآثار «بامیان» درچندسال پیش نیز مضمون های هونستن را تائید نمود ، اضافه چون تاریخ وآثار روشنی از هیاطله‌های افغانستان بدست نیست نمیتوان دربن زمینه داخل توضیحاتی شد جز اینقدرکه اگر هیاطله ها درامحاوتخریب عمرانات ومدنیت وطن خود افغانستان سعی‌نکرده اند به ترقی و تمدن او نیز همت نورزیده وبا فرصتی نیافته اند .

در قرن شش مسیحی دولت هیطل را بعلاوهٔ فارسی ها یکدشمن قوی وتازه نفس دیگر مثل تورکها از ما ورای جیحون تهدید می نمود و هکذا در ماورای سند دشمنان جدیدی پیدا کردند ، عاقبت در نصف همان قرن «دیزابول‌خان» نامی ازخاقانهای‌تورك كه قبلاًبواسطهٔ هجومهای متواتره قوای دولت هیطل را درصفحات بدخشان وقطغن ضعیف ساخته بود بیك حملهٔ قطعی اقدام کرده ودرنتیجه ولایت تخارستان را که درانعهدشامل «۲۷» علاقه بود مسخر ساخت. ازطرف دیگر حمله های پاد شاه (ما کد) نامی در هند کشمیر را ازتصرف عسا کر هیطل برآورد و بقایای هیاطله در ماورای سند مجبور بقبول دین هنود و اقامت دایمی درانسر زمین گردیدند ، بعض مؤرخین قسماً راجپوتهای حالیهٔ هند را از اخلاف همان هیطل ها میدانند ، حمله های محکم نوشیروان شاه فارس در سال ۵٦٥ مسیحی کار دولت هیطل را در افغانستان یکسره ساخت ، و چنانیکه تورکها سواحل راست نهر آمون را اشغال کرده بودند آنها سواحل چپ جیحون را متصرف شدند ، ازین بعد افغانستان قسماً تجزیه گردیده و قسماً بصورت ملوك الطوایفی مستقل شد ، چنانیکه در تخارستان (قطغن وبدخشان) نفوذ تورکها و درآریانه (هرات) باختر (بلخ) سیستان، تسلط ساسانی هایهن گردید ووادیهای کابل‌وزابل (قندهار) وبلوچستان وگندهارای شرقی‌وشمالی (حوضه های پشاور ، سوات وغیره) در تحت امرای بومی مستقل گردیدند ، مشهور ترین این حکمداران محلی همان رتبیل‌ها یعنی شاهان حوضه های کابل و حکمداران قند هار است . هکذا بلوچستان ، پنجاب ، کشمیر ، مستقل شدند . و این مطلب تا قرون اولیهٔ اسلام طول کشید .

تور کها ؛ چینی ها :

اما تورکها قبایل بدوی ومالداری در ماوراءالنهر بوده وسواران آنها غالباً مصروف شکار وتاخت وتاز ممالك همجوار بودند ، اینها درماوراءالنهر از وقتیکه قوت یافتند در چند حصه منقسم گردیده وهر یك درتحت ادارهٔ خوانین خویش بسر میبردند وبعضاً خوانین هم در وقت لزوم از خاقان کل اطاعت میکرد، قسمت بزرگ تورکهاهمان جماعت معروف به «تورکان‌غربی» است که مرکزخان آنها درحوالی شمالی تاشکند حالیه بود وجماعت دیگر آنها تقریباً در سمرقند تمرکز داشتند ، رویهمرفته تورکها ازقرن پنج مسیحی در شمال افغانستان بلند آوازه شدند ویغما های وحشیانهٔ آنها درهمان قرن در ولایات تخارستان افغانی اسباب ضعف دولت هیاطله می گردید ، بالاخره خاقان آنها دیزا بول خان که معاصر نوشیروان فارسی بود در نصف قرن شش بافغانستان تاخته وبدخشان‌وقطغن را استیلا نمود متعاقباً فارسی ها ولایات شمال وغرب افغانستان‌را استیلا کردند ودولت هیطل بکلی منقرض گردید. بهرحال تسلط تورکها در تخارستان بسیار دوام نداشت وتا اندازهٔ باطاعت رؤسای هیطلی محلی قانع بودند ، «هونگ تسان» زوار چینی درهنگام مسافرت معروف خود در افغانستان وقتیکه به تخارستان رسیده بود میگوید (٦۳۰ مسیحی) حکمرانهای کوچك هیاطله موجود استند که خاقان تورك را اطاعت مینمایند . وازین صاف معلوم میشود هنوز اقتدار رؤسای محلی افغانستان محونشده وعالیین خارجی استقلال محلی آنها را احترام می کرده اند .

درقرن هفت مسیحی چین ها متوجهٔ ممالك افغانستان وماوراالنهرشدند وبطوریکه هونستن مذکورمینهماند درحدود ۶۳۰ مسیحی نفوذ چینی‌ها به‌بدخشان و قطغن داخل شده بود ؛ بالآخره در همان قرن قشون چین تخارستان را از تورکها متصرف شده بخارا و ماوراءالنهررا اشغال کردند ؛ حتی بعضی گویند چینی ها قسماً افغانستان را از جیحون تارودبار سند مسخر نمودند ، ولی باآنچه میتوان اعتماد کرد اینست که چینی ها بعلاوهٔ بدخشان وقطغن ولایت بلورستان افغانی را درشرق شمال حالیه مملکت (نورستان وچترال) نیز اشغال نمودند باکل حال تسلط چینی ها درحصص مفتوحهٔ افغانستان مثل تسلط تورکها ناپایدار بود ودرهمان قرن هفت مسیحی دراثر شورش رؤسای محلی افغانستان که مقارن ظهور اسلام درآسیا بود، چینی ها ازافغانستان طردوتبعید شدند.

ساسانی ها :

ساسانی ها دولت معروفی در مملکت فارس بودند که از سال ۲۲۶ تا ۶۵۱ مسیحی چندین قرن حکومت داشته و در ممالك همجوار فتوحاتی نیز نموده اند . نوشیروان یکی از پاد شا هان این سلسله بود که در سال ۵۶۵ مسیحی ولایت بلخ وهرات وسیستان را از افغانستان مجزا و بمملکت فارس الحاق نمود ، تسلط ساسانی درولایات مفتوحهٔ افغانستان از قرن شش تا هفت مسیحی درمدت تقریباً ۷۶ سال طول کشید ، ولی درتمام انمدت رؤسای محلی افغانستان دارای استقلال داخلی بوده وساسانی ها استقلال شان را محترم میداشتند ، و ازانجمله بود سلسلهٔ شاهان محلی غور افغانستان (منسوب بسلسلهٔ سوری های پشتانه) حتی ماهوی سوری یکی ازشاهان همین سلسله وحکمران «مرو» بود که آخرین شاه فارس « یزد گرد » را درمرو بکشت وحصص مفتوحهٔ ساسانی ها درافغانستان بکلی آزاد گردید ، ازین بعد است که دورهٔ دویمی درتاریخ افغانستان آغازمیشود .

اما زبان ، مذهب ، صنعت از قرن شش تا هفت مسیحی در افغانستان :

مدنیت مشهور افغانستان از دورهٔ باختریان آغاز نمود وازقرن اول‌مسیحی مخصوصاً صنایع مشعشع « گریکو بودیك» در افغانستان رو بعروج رفته وتاقرن پنج مسیحی عمر نمود ، حفریات علمی چند سال پیش در بامیان کوهدامن ، هده ، این مطلب را ظاهر نمود که آثار قیمتدار گریکو بود یك مکشوفه متعلق قرن اول تاپنج مسیحی است ، وبنوعیکه قبلاً متذکر شدیم هیاطله ها به‌تخریب این صنعت ومدنیت افغانستان سعی نورزیده اند ولی دراثر جنگهای داخلی وخارجی فرصت ترقی درمدت یکقرن از آنها مسلوب شده وخرابی های هم وارد مملکت گردید ، هجومهای تورکها وچینی ها برتنزل صنایع وتخریبات مدنی مملکت افزود ، ساسانی ها هم درمدنیت وصنایع حصص مفتوحهٔ افغانستان تاثیرات مهمی نداشتند چونکه اصلاً مدنیت ساسانی دارای جنبه‌های مصنوعی بوده وعلوم آنها منحصر میشد به تراجم یونانی ، هندی ، سامی ، کارهای ساختمانی در فارس توسط محبوسین «بیزانس» صورت میگرفت واز پهلوی اقتصاد هم نسبت بافغانستان ضعیف بودند چه وسیلهٔ تجارت آنها طلای بیزانس بود ودرتمام فارس شهر معموری مثل شهر های بلخ ومرو افغانستان وجود نداشت . بهر حال گویا تنزل مدنی وفنی افغانستان ازهمان قرن پنج شروع شده و در قرن هفت درنتیجه جنگهای مذهبی ومحارب خارجی ها بکمال رسید واین تضبه ازتحقیقاتی که راجع بمعابد واصنام بامیان شده بوضاحت آشکار گردیده است .

مذهب عمومی افغانستان درین دوره (قرن پنج تاهفت مسیحی) همان دیانت بردائی بوده و تا ظهور دیانت مقدسهٔ اسلام درمملکت باقی بود وضمناً بسیار کم مذهب نسطوری نصرانی درشهر های مرو و هرات افغانستان نیز نفوذ نمود وحتی معابدی برای پیروان این مذهب در آن بلاد آباد گردید . السنهٔ این دورهٔ افغانستان عبارت ازالسنهٔ مروجه عهدکوشانیان (قرن اول تاپنج مسیحی) بود، وبعلاوه السنهٔ وطنی چون تخاری ، داد یکی یا تاجکی ، باختری ، پشتو ، هروی ، زاولی ، سکزی ، باجوری ، بلوری ، بلوچی ، السنهٔ اجنبی یونانی و

هندی هم وجود داشت ، نفوذ تورکها و فارس ها لغات تورانی وساسانی (پهلوی) را نیز قسماً در السنهٔ وطنی افغانستان داخل نمود ، واین بود اوضاع افغانستان تا ظهور اسلام .

(دوره دوم)

از ظهور اسلام تاقرن حاضر

ازقرن اول تاهفت هجری = قرن ۷-۱۳ عیسوی:

محارب وتسلط مسلمین :

درعهد جناب خلیفهٔ اول رضی الله عنه مسلمین حیره را در عراق فتح کرده و تاخلیج فارس پیشرفتند ولی این پیشرفت را دوامی نبود، درعهدجناب خلیفهٔ ثانی رضی‌الله عنه ابوعبید ثقفی ومتعاقباً سایر رؤسای عرب فارس را مسخر نموده و در خراسان افغانستان قدم نهادند ، عبدالله عمر (رض) درسال ۲۳ هجری ولایت سیستان را از رؤسای وطنی انتزاع نمود . در عهد جناب خلیفهٔ ثالث رضی الله عنه آخرین شاه فارس «یزدجردشهریار» درمرو ازطرف «ماهوی» افغان سوری حکمران آنولایت کشته گردید وبلا فاصله مسلمین ولایات هرات و بلخ را کشادند اما شهر شهیر بلخ در مقاومتی که نشانداد خراب‌شد، درسال ۳۱ ه «احنف» بن‌قیس ولایت بدخشان وقندز را کشود ودر ٤٤ ه ولایت قندهار فتح شد . درمرور این اوان قسمتی از ولایت غور غربی به مسلمین تسلیم شدند ولی ولایت کابل که مرکز یکدولت وطنی بود با مسلمین حربهای سختی مینمودند . در دورهٔ خلافت امویها واواخر قرن اول هجری ولایات سند و ملتان حتی ماوراءالنهر وکاشغر ازطرف مسلمین فتح گردید در ۱۰۷ ه «اسد» سردارعرب باغرجستان (هزاره جات حالیه) وبامیان جنگهای صعبی کرد و درهمین قرن بلوچستان بتصرف مسلمین رفت . اینحصص مفتوحهٔ افغانستان اسماً تابع نایب‌الحکومهٔ عرب در خراسان بود ولی اهالی هنوز هوای آزادی درسر داشت و درین راه جنگهای متعددی بامسامین نمودند ، جنگهای تخارستان بلخ، هرات، غور ، سیستان ، کابل ، از همین قبیل است . قایدین مشهور این محارب «ابرار» نام امیروطنی بلخ و «قارن» نام‌هراتی « رتبیل» های کابل وامرای سیستان بودند ، مقاومت های یکنیم قرنهٔ کابلی ها و ثبات غوریها وسیستانی ها در مقابل عرب قابل حیرت است . بالآخره مسلمین مجبور بشناختن استقلال داخلی رؤسای محلی افغانستان گردیده وفقط باخذ خراجی قناعت ورزیدند و از جملهٔ همان امرای مستقل داخلی است :- شاهان محلی غور (افغانهای سوری) باد شاهان وطنی کابل (رتبیل ها) امرای محلی گردیز ، خانهای بلوچستان .

اما مسلمین را بسایر صفحات افغانستان دستی نبود ، ولایات چترال ونورستان ، سوات و باجور ، پاختیا (سمت جنوبی حالیه تاسند) هنوز مثل ولایت کابل تا خیبر در تحت ادارهٔ امرای وطنی بوده وبامذهب و السنهٔ قدیم خویش بسر میبردند ، چنانچه کابل در عهد دولت صفاری افغانستان و پاختیا با گند ها رای شملی در دورهٔ سلاطین غزنوی قبول اسلام نمودند ، کشمیر در دورهٔ سلاطین غور و چترال در قرن ده هجری و نورستان در قرن گذشته اسلام اختیار کرد .

بهر حال از قرن دویم هجری اقتدار عرب را در افغانستان سستی فرا گرفت چه قاید معروف افغانستان ابومسلم «مروزی» خلافت مسلمین‌را از امویهابعباسی ها منتقل نموده وباینوسیله در دربارعباسیان نفوذ خراسانیان را داخل کرد ، هر چند خلیفه منصور بن سفاح ابو مسلم را بکشت ولی اقتدار خانوادهٔ معروف افغانستان (برامکهٔ بلخ) دردربار بغداد ازفقدان ابو مسلم تلافی مینمود، خاندان برمکی یکی از فامیلهای قدیم و ماقبل الاسلام بلخ ومتولی معبد «نوبهار» بوده ازان‌جمله «خالد»بن‌برمك مسلمان شده و باابومسلم راه کوفه گرفت، علم وفضل خالد

سبب شد تا سراح اورا بوزارت خرد برداشت، بعدازو «یحیی» پسرش و «فضل» و «جعفر» پسران یحیی در عهد هارون الرشید مراتب بلندی در دربار احراز کردند، اینها خراسانیان افغانستان را در تمدن اسلام و عرب دخل بزرگی دادند، ترقیات دربار و دولت هارون مرهون همت آنخاندان است، کتب بسیاری بفرمودهٔ آنها از السنهٔ هند، یونان، فارس بزبان عرب آورده شد. در عین زمان حادثهٔ دیگری در اثر حرکت یکی از رجال افغانستان رخداد که نتیجهٔ آن منجر بآزادی تام مملکت از تسلط اعراب گردید، این حادثه عبارت بود از تقویتی که «طاهر فوشنجی» هراتی از مامون پسر خلیفه متوفای بغداد نمود، طاهر برله مامون نایب الحکومهٔ عربی خراسان (افغانستان) بر علیه امین خلیفهٔ جدید عرب عسکر ببغداد کشیده مرکز خلافت را بنام مامون ضبط و سر خلیفهٔ جدید را در خراسان تقدیم نمود، در مقابل این خدمت بزرگ حکومت خراسان از حضور خلیفه مامون به طاهر مشهور (ذوالیمینین) داده شد، طاهر نیز بعد از چندی نام خلیفه را از خطبه افگنده و مستقلاً حکمران خراسان گردید، این دروازهٔ اولی بود که در راه حریت افغانستان باز شد.

شاهان طاهری افغانستان :

شاهان طاهری فوشنج پنجنفر از سال ۲۰۵ تا ۲۴۹ هجری در خراسان حالیه و هرات و سیستان حکومت کرده از یکطرف بآبادی و عمرانات مملکت و ترقی زراعت همت ورزیدند، و از طرفی در مقابل حکمرانی اعراب بولایات سائرهٔ افغانستان سدی شمرده میشدند. این اوضاع طاهریان برای تشکیلات مستقله حکومات محلی در حصص مختلفهٔ افغانستان مساعد خوبی بود، چنانچه در عهد آنها بعلاوهٔ حکومتهای محلی غور و کابل، گردیز و بلوچستان، چندین حکومت های مستقل محلی دیگر برخلاف تسلط اعراب در افغانستان متشکل گردید از قبیل سلسله‌های آل داؤد (شاهان محلی بلخ) گوز گانان خداة (شاهان محلی شبرغان ومیمنه) شارهای غرجستان (شاهان محلی هزاره جات حالیه) میران محلی بدخشان، امرای محلی سند و ملتان، اما حصص غیر مفتوحهٔ افغانستان از قبیل پاختیاو گندهارا ای شمالی، کشمیر و بلورستان جداگانه تشکیلات مستقهٔ محلی داشتند، رویهمرفته در تاریخها ازین سلسله شاهان محلی افغانستان فقط اسمای چندی ذکر شده و مابقی مجهول است. اما اسمای شاهان طاهری اینست : - امیر طاهر بن حسن جلوس ۲۰۵ هجری - امیر طلحه بن طاهر ۲۰۷ - امیر عبد الله بن طاهر ۲۱۳ - طاهر بن عبد الله ۲۳۰ - محمد بن طاهر ۲۴۸-۲۴۹ هجری.

سلاطین صفاری افغانستان :

خانواده صفاری از سیستان افغانستان بوده و یعقوب موسس این سلسله در کارنامهای خود قصه های اسلاف سگزی خویش را بیاد داد، این خاندان از سال ۲۵۳ تا ۲۹۱ ه در قسمتی از افغانستان حکومت داشته و حتی بر قسمتی از مملکت فارس تسلط جستند، حدود سیاسی اینها در وقت عروج شامل ولایات ذیل بود:- سیستان، زابلستان، کابلستان، هرات، بلخ، تخارستان، خراسان حالیه (در افغانستان) کرمان، ایالت فارس، طبرستان وامل، خوزستان (در مملکت فارس) یکوقتی هم از دربار خلافت منشور شحنه گی دار الخلافهٔ عرب و حکومت ماوراء النهر بانها داده شد. معهذا سلاطین صفاری بتوحید اداری افغانستان موفق نشده و حصص شرقی افغانستان کماکی السابق در تحت ادارهٔ رؤسای محلی مستقل بودند، بلکه حصص مفتوحه نیز فقط بادای باج مطیع شمرده میشدند. درعهد صفاریان دیانت اسلامیه درکابل منتشر گردیده ودرغالب حصص غربی افغانستان مخصوصاً سیستان عمرات ترقی زیاد نمود، «ذرنج» پایتخت آنها بسی مشهور شد، خزاین دولت معمور و عساکر منتظم گردید، و زبان جدید افغانستان که از آمیزش لغات عرب بالهجه غربی مملکت بوجود رسیده بود نیز درین دوره ترقی کرده و برای مقابله بازبان سامی خارجی حاضر میشد.

بهر حال دولت صفاری در اواخر قرن سوم هجری جای خود را به برادران بلخی خویش (سامانیان) گذاشتند . شاهان صفاری اینهاست : ـ یعقوب بن لیث ۲۵۳ هـ ـ عمر و بن لیث ۲۶۵ ـ طاهر بن محمد بن عمر ولیث ۲۸۷ ـ ۲۹۱ ـ

سلاطین سامانی افغانستان :

خاندان سامانی از بلخ بوده و «اسد» بن سامان از آنخاندان باپسران خود در «مرو» بدربارمامون‌عباسی پیوست ، بعد از آنکه مامون خلیفهٔ بغداد شد پسران اسد بحکومات خراسان مامور گردیدند ، در سال ۲۶۱ حکومت ماوراءالنهر به«نصر» نواسهٔ اسدداده‌شد واوسمرقندرا مرکز اختیارکرده بخارارا به«اسمعیل» برادرخودداد، اسمعیل بعد ازفوت برادر، خاندان صفاری را منقرض نموده و خودش مطابق منشور خلیفه رسماً سلطان افغانستان شمالی و غربی از بدخشان تاسیستان و ولایات جرجان ، طبرستان ، ری (مربوط بفارس) شناخته شد . سامانیان در حصص مفتوحهٔ افغانستان باستثنای « آل‌داؤد » بلخ دیگر شاهان محلی را مزاحمت نمودند بلکه خاندان جدیدی هم بنام امرای «چغانی» در چغانیان بظهور رسید ، در دورهٔ سامانیان مدنیت و علوم اسلامی در افغانستان زنده گردیده و مؤلفین بزرگی در وطن پیداشد ، و زبان فارسی افغانستان در عالم ادبیات ترقی شایانی‌نموده تمام ماوراءالنهر وحتی قسمتی از فارس را زیر پو گرفت . مشهور ترین شعرای آندوره از بلخ ومرو بودند، بهترین تمدن دورهٔ سامانی ها مربوط به بخارا و سمرقند بود چونکه مرکز دولت افغانستان درانعهد بلاد مذکوره بوده و شهر های هرات و بلخ و مرو در درجهٔ دویم رسمیت داشت . علی ای حال سامانی‌ها تا اواخر قرن چهار هجری زندگی کرده و بعد ها جایشان را در ماوراءالنهر «ایلك خانیهٔ» تورکستان ودر افغانستان وفارس «سلاطین غزنوی» اشغال نمودند. امیر «نصر» بن احمد سامانی جلوس ۲۶۱ هـ . امیراسمعیل بن احمد ۲۷۹ ـ امیر«احمد» بن اسمعیل ۲۹۵ ـ امیر نصر ثانی بن‌احمد ۳۰۱ ـ امیر نوح اول بن نصر ۳۳۱ ـ امیر عبدالملك‌بن‌نوح ۳۴۳ ـ امیرمنصور بن‌نوح ۳۵۰ ـ امیر نوح ثانی بن منصور ۳۶۶ ـ امیرمنصورثانی بن‌نوح ۳۸۸ ـ امیر عبدالملك ثانی بن نوح ۳۸۹ ـ

سلاطین غزنوی افغانستان :

«الپتگین» از ملازمین تربیه‌شدهٔ در بار امیر «احمد» سامانی بوده و از طرف امیر نوح نائب الحکومه و قوماندان نظامی خراسان ودرنیشاپور تمرکز داشت، نامبرده کدورتی نسبت بسامانیان بهمرسانده و درسال ۳۵۶ ازنیشاپور بشهر غزنی کشیده بلافاصله طرح یکدولت مستقلی ریخت، بعد از الپتگین داماد او«سبکتگین» پادشاه افغانستان شده و او شاهان برهمنی مذهب کابل را که در فتور صفاریان جانشین ربتیل ها شده و ده نفر حکمرانی نموده بودند منقرض ساخت و چند بار باپنجاب رزم داده و فتح نمود ، سبکتگین با خانمی از خانزادگان زابل (قندهار) ازدواج کرد که ازو «محمود» زابلی بزرگترین شهنشاهان آسیا تولد شده و بعد از پدر به تخت افغانستان جلوس نمود . سلطان محمود تمام افغانستان را تابع مرکز واحد دولت ساخته و شاهان محلی را از قبیل : ـ آل فریغون کوزکان (میمنه و شبرغان) شهریار خلف (از احفاد صفاریان و پادشاه سیستان) آل سهراب (شاهان بلوچستان) آل شنسب (شاهان سوری غور) شارهای غرجستان (شاهان هزاره جات حالیه) امرای گردیز ، شاهان وطنی و بودائی پشاور ، خوارزمشاهیان قدیم ، شاهان لودی سند وملتان ، منقرض نمود. گویا محمود اولین پادشاه افغانستان در دور اسلام است که بعد از سقوط دولت هیاطله های افغانستان (قرن ۶ قبل المیلاد) برتمام مملکت افغانستان از جیحون تابحر عمان و از خوارزم و خراسان و سیستان تارود بار سند قابض بوده است ، بعلاوه محمود بر قسمتی از فارس تا ری و هندوستان نیز مساط بوده دیانت اسلامیه و مدنیت و ادبیات و زبان افغانستان را در هند رواج داده است . در عهد

محمود اسلامیت درتمام افغانستان باستثنای (بعض حصص شرق شمالی) تعمیم یافت، شهرها و بنداب ها تعمیر، زراعت و تجارت توسیع ، علوم وفنون مترقی ، مدارس و مکاتب تاسیس گردید . مؤلفین بزرگی در این دوره از افغانستان نشأت کرده و ادبا و فضلای معروفی قدم بصحنهٔ تاریخ جهان گذاشتند .

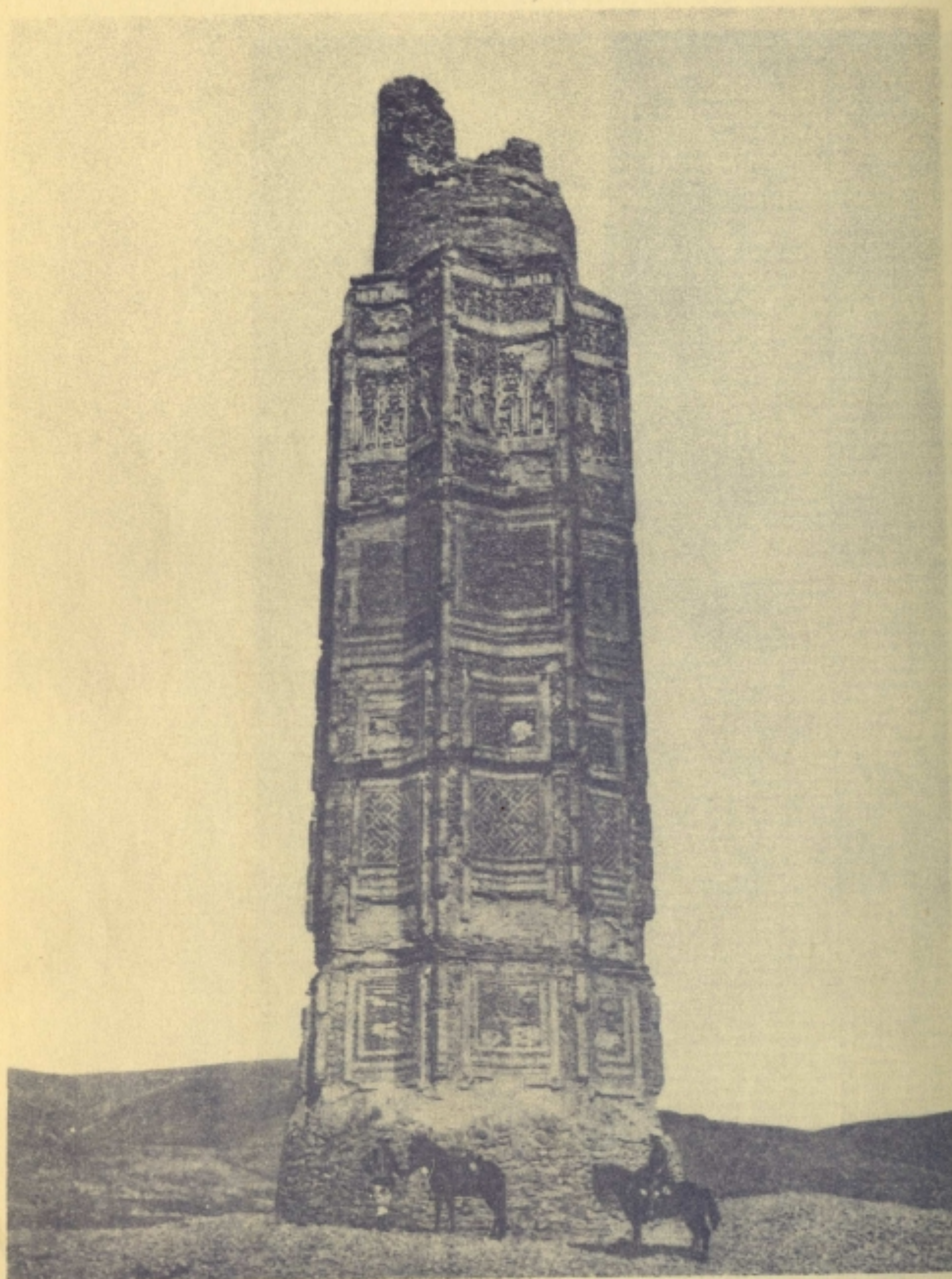
اخلاف محمود فتوحات وسیعتری در هندوستان نموده و دولت آنها یکی از بزرگترین دولت های مجاهد و مدنیت پرور اسلام بحساب رفت . سلطنت غزنویها تا اواخر قرن شش طول کشید ولی در انجام ضعیف شدند، سلاجقه برحصص خراسان وشمال افغانستان دست یافت، وغوریها سایر حصص مملکت را گرفته بقایای آنها را در ماورای سند راندند. سلاطین غزنوی: امیر البتگین جلوس ۳۵۶ ه - امیر سبکتگین ۳۶۷ - سلطان محمود بن سبکتگین ۳۸۷ - مسعود بن محمود ۴۲۱ — امیر محمد بن محمود ۴۳۱ — مودود بن مسعود ۴۳۴ — مسعود ثانی بن مودود ۴۴۱ - علی بن مسعود ۴۴۲ - عبد الرشید بن محمود ۴۴۳ - فرخزاد بن عبد الرشید ۴۴۴ — ابراهیم بن مسعود ثانی ۴۵۰ — مسعود ثالث بن ابراهیم ۴۹۲ - شیرزاد بن مسعود ثالث ۵۰۸ — ارسلانشاه بن مسعود ثالث ۵۰۹ - بهرامشاه بن مسعود ثالث ۵۱۲ - خسروشاه بن بهرام شاه ۵۴۴ - خسرو ملك بن خسرو شاه ۵۵۱ - ۵۹۸

سلاطین غوری افغانستان :

«خانوادهٔ غور» ازپشتانهای سوری وازشاهان محلی وقدیم ماقبل الاسلام غور بوده دردورهٔ غزنویه حکومت مستقله آنها سقوط نمود ولی هنوز بصفت حکام غزنوی درغور باقی بودند ، در اواخر دورهٔ غزنویه غوریها درتحت رایت «علاؤالدین حسن» یکی ازشهزادگان خود برعلیه دولت غزنی شوریده وبعد ازدوجنگ پایتخت را اشغال وسلطنت خود ها را اعلام نمودند و متعاقباً صفحات شمال افغانستان و خراسان را از خوارزمشاهیان که درفتور سلاطین غزنی مستقل شده بودند گرفتند ، دولت غوریه باخوارزمشاهیان جنگهای سختی کرده واز طرف دیگر کشمیر را عساکر آنها گذر کرد وبقیهٔ ملوك غزنی را درلاهور خاتمه دادند ، ازان بعد نقشهٔ اسلاف غزنوی را درفتح هند تعقیب نموده بالآخره قسمت بزرگی ازحوضه های گنگا را مسخر نمودند ودهلی عوض لاهور مرکز «حکومت افغانی هند» قرار گرفت ، پایتخت عمدهٔ سلاطین غورشهر معروف «فیروزکوه» بوده و بلاد غزنی وبامیان مرکز دوم بشمار میرفتند ، بامیان مقر نائب الحکومه های غوری بود که تا بدخشان حکم میدادند وچون این نائب الحکومه هاچهار نفر (ملك فخرالدین مسعود ، ملك شمس الدین ، ملك بهاؤالدین سام ، ملك جلال الدین علی) ازخانوادهٔ شاهی غور بودند از طرف مورخین اسلام وافغان بنام ملوك هیاطله ذکر یافتند ، بهرحال سلاطین غور بعلاوهٔ تنظیم عسکر وفتوحات بزرگ در راه نشر مدنیت وترقی علوم و ادبیات درافغانستان و نشر اسلام درهندوستان سعی بلیغ ورزیدند ، شهرهای فیروز کوه وهرات درعهد آنها از مشاهیر بلاد آسیا شمرده میشد. دراواخر دولت غوریه ضعیف وتجزیه شده غور وغزنی علیحده ، بامیان وتخارستان علیحده و هندوستان جدا گردید ودر تمام این قسمت ها خانواده های غور حکومت داشته ومملکت برای ملوك الطوایفی آماده میشد ، تاآنکه هجوم بزرگترین قوت های آنزمان آسیا یعنی محمد خوارزمشاه سرازیر گردیده وبنیاد دولت غوری را در افغانستان برانداخت :- علاؤالدین حسن جلوس ۵۴۳ - سیف الدین محمد بن علاؤالدین ۵۵۱ - غیاث الدین محمد بن سیف الدین ۵۵۸ - شهاب الدین پسر سیف الدین ۵۹۸ - محمود بن غیاث الدین ۶۰۲ بهاؤالدین سام بن محمود ۶۰۷ آتسز بن علاؤالدین ۶۰۷ - ۶۱۱ هجری .

علی کل حال درین دوره یعنی ازقرن اول تا اوایل قرن هفت هجری درنتیجهٔ حوادث مذکوره دیانت بودائی و برهمنی ازساحهٔ افغانستان رخت بربست وسوای اندکی ازمذهب قدیم آنهم مخلوط در نورستان وچترال، اثری نماند ، هکذا السنهٔ قدیم افغانستانی وهندی بالهجه های محلی از قبیل باختری ، تخاری ، هروی ، سکزی ، زابلی وغیرها بالتدریج نابودشد ، فقط السنه ولهجه های معدودی ازقبیل پشتو ، بلوچی ، سندی ، پنجابی، کشمیری

داخل مقبرهٔ سلطان غیاث الدین غوری شهنشاه معروف افغان



« منار غزنین » از یادگار سلطان محمود زابلی شهنشاه معروف افغان

بلوری وچترالی وغیره درقسمت های شرق وجنوب افغانستان باقیماندند ، درعوض خط وزبان عرب درافغانستان رواج یافته وزبان مذکور علمی وتایکوقتی رسمی قرار گرفت ، همچنین ازترکیب لغات عرب بالهجه های قسمت غربی افغانستان زبان جدیدی پابعرصهٔ شهود گذاشت که امروزه اورا «زبان‌فارسی» خوانند، در دورهٔ غزنویه دفاتر ازعربی بزبان جدیدافغانستان‌منتقل گردیده‌ودرمرورزمان رسم الخطهم ازعربی به‌نستعلیق‌تحویل‌یافت. مدنیت‌قدیم افغانستان دربن‌دوره درنتیجهٔ محارب مذهبی وذوق جدید بکلی معدوم شد وکتب وآثار علمی وفنی آن زمان ناپدید گردید ، صنایع ظریفه مخصوصاً نقاشی وحجاری روبانحطاط رفت ، در عوض مدنیت جدید اسلامی باشیوهٔ افغانستانی و علوم عربی مخصوصاً علوم ریاضی ، طبیعی ، هیئت ، نجوم ، طب وغیره باادبیات فارسی درافغانستان ترقی زیادی نمود. شهرها آباد ، اراضی مزروع ، تجارت وصنایع سایره بامنسوجات ترقی کرد ، مدارس تعمیر وکتابها تالیف گردید ، بعدها نفر علما وحکما ، ادبا وفضلا در افغانستان پرورش یافت بحدیکه تاقرن ها نظیر آنها در آسیا موجود نشد و ازانجمله است : ـ حکیم ابونصر فارابی ، شیخ الرئیس حکیم ابوعلی سینای بلخی ، علامه ابوریحان برونی ، ابو معشر منجم بلخی ، حکیم ناصر خسرو بلخی ، امام اعظم کابلی ، امام احمد حنبل مروی، مولوی جلال‌الدین معروف بلخی، حکیم‌سنائی غزنوی، خواجه عبد الله انصاری هروی ، امام محمد واحمد غزالی ، ابوالفتح بستی ، حکیم عمر خیام لوگری، عبد الملك جوینی و امثالهم هکذا نویسندها و فضلائی در افغانستان ظهور نمود که تا هنوز نظیری در ادبیات فارسی ندارند از قبیل : ـ ابو شکور بلخی ، شهید بلخی ، فرخی سیستانی، عسجدی ، عنصری، ازرقی، انوری، حسن غزنوی ، حمیدالدین محمود بلخی، رشید وطواط بلخی، ابوالفضل حسن بیهقی وغیر هم .

ازقرن ۷ تا۱۲هجری= قرن۱۳ـ۱۸مسیحی:

هجوم خوارزمشاهیان در افغانستان :

در اوایل قرن هفت هجری رؤسای افغان در صحنهٔ هندوستان مشغول جهاد و جهانکشائی بوده افغانستان را بخانوادهٔ غور گذاشته بودند ، اینها بعد از فوت سلطان مشهور شهاب‌الدین دو چار فترت گردیده و از طرفی در نتیجهٔ هجوم های خوارزمشاهیان ضعیف شده میرفتند بالآخره در سال ۶۰۷ ه علاؤالدین محمد خوارزمشاه اردو های غزنی وغور را درحدود خراسان شکسته وقسماً علاقه های افغانستان‌را فتح نمود ، متعاقباً درسال۶۱۱ ه داخل افغانستان شده وبعد ازسقوط سلطنت‌غوریه شهرغزنی را مسخر ساخت (خوارزمشاهیان اخلاف نوشتگین نامی ازغلامان ملکشاه سلجوق بودند که او از طرف سلاجقه بحکومت خیوا مقرر شده وبعد ها درانجا اعلان استقلال کردند اینها هشت نفر از سال ۴۷۰ تا ۶۲۸ ه حکمرانی کرده ودروقت عروج خود مملکت ماوراءالنهروقسماً فارس‌را دردست داشتند ودراواخر برقسمتی از افغانستان نیز مسلط شدند) هنوز خوارزمشاهیان در افغانستان نفسی باستراحت نکشیده بودند که بزرگترین دشمنان بشریت یعنی چنگیز آنهارا بفنا واضمحلال تهدید نمود ، تسلط کوتاه خوارزمشاهیان در افغانستان سوای خرابی های که مستلزم عسکرکشی ومحارب آنزمان بود تاثیر عمیقی در افغانستان نکرده ، و سخت ترین ضربت او عبارت از همان تخریب بنیان دولت افغانستان شمرده میشد ، خوارزمشاه دولت افغانستان را که ممکن بود سد محکمی در برابر هجوم مغل گردد بر انداخت ، ولی خود نیز از اداره وتحکیم او عاجز آمده بعدازانکه از برابر دشمن مهیب خود فرار کرد ، مملکت بی اداره وسردار وفاقد تشکیلات دولتی و عسکری افغانستان را در برابرتقریباً یك ملیون دشمن دیوانه ووحشی بگذاشت. معهذا ملت دولت باخته وبیسر وسامان افغانستان درهجوم و محارب مغل باندازهٔ اظهار رشادت و دیانت پرستی نمودند که میتوان گفت نظیر آن در تاریخهای جهان کمتر است.

سیلاب مغول :

شخصیت چنگیز خان آنقدر ها در جهان روشن است که محتاج ایضاح نیست ، اما مغل ها تا قرن ده مسیحی بکلی در تاریخهای دنیا گمنام بودند، «عیسوغائی» نام سردار قسمتی از مغل های خانه بدوش صحرائی طایفهٔ خود را (در قرن ۱۲ مسیحی) از تسلط چینی ها آزاد نمود ، در آنوقت مغل ها بکشتن حیوانات ومحصول آنها زندگی کرده وبا برادران وحشی تورکی خود ها تجارت رمه ها وپوست حیوانات می‌نمودند ، عیسوغائی در سال ۱۱۷۵ مسیحی بمرد و رعایای خودرا که تقریباً بالغ برچهل هزار خیمه نشین در کنارهای دریای«ارتوك» میشد برای پسرخود«تموچین» نام گذاشت، تموچین‌همان‌چنگیزیست‌که بیست‌سال‌عمرخود رامصروف کشور کشائی بلکه تخریب مدنیت های جهان وامحای نسل بشر نمود ، چنگیز بعد ازمطیع ساختن همه مغلها وهمجواران خود قسمتی بزرگ از شمال مملکت چین‌را فتح نموده ، ومتعاقباً دولت «قراختائیان» یا کورخانان‌را بر انداخته شهرهای ختن ، کاشغر و یار کند را اشغال و از دیگرطرف با حدود مملکت عظیم خوا رزم شاه در تماس او فتاد . اردوهای چنگیز بچندین حصص منقسم بوده وازانجمله قسمتی به تسخیرچین مشغول وقسمت دیگر بفتح آذربایجان و جارجیا پرداخته داخل جنوب روسیه گردیدند ، قسمت سوم نیز مشغول فتح خوارزم وافغانستان مع خراسان گردیده سرتاسر این مملکت های متمدن و ثروتمند را بباد فنا دادند .

بهرحال چنگیز خان و اردوهای او بالذات درسال های ۱۶ - ۶۱۷ ه بافغانستان قدم گذاشته بعدازانکه ترمذرا خراب‌کرده بودند شهرهای بدخشان وطالقان، بلخ ، نصرت‌کوه (درمرغاب) مرو ، هرات ، بامیان ، غزنی ، سیستان ، وچندین شهرها و قصبات دیگر را بکلی خاکسترساختند ، چنگیز که در هرمملکت مثل چین ، خوارزم ، فارس وغیره بیك حمله فتوحات میکرد ، ازمقاومت تقریباً دوسالهٔ افغانستان و کشته شدن پسر وداماد خود وچندین شهزاده‌گان وهزارها نفر عسکر مغولی در جنگهای افغانستان ، حتی مقاومت شهر های کوچکی که چندین ماه دربرابر مغل نشان میداد ، سخت عصبانی شده و تمام قوت پر وحشت خودش را درتخریبات سرتاسر مملکت افغانستان تطبیق داد ، و لهذا تمام شهرها خراب ، بصدها هزار نفوس مقتول ، علوم وفنون برباد و ثروت عمومی تاراج گردید وبرای چندین قرن مملکت درحالت يك فقر عمومی ابقا شد ، علما وفضلا یا کشته یافرار گردیدند ، اخلاف درندهٔ چنگیز در تخریب افغانستان وخانه جنگی ها سلف خود را تعقیب نمودند چنانیکه درعهد «ترماشرین» چغتائی غزنی دوباره خراب شد وتیموری که او را صاحبقران خوانند مکرراً بلاد نیم جان گرفتهٔ افغانستان را ازقبیل هرات ، اسفزار ، جلال آباد (درسیستان) فراه ، و غیر ها بسختی منهدم ساخت ، والحاصل ازان بعد است‌که تا امروزافغانستان هنوز به تلافی‌آنهمه ضایعات مادی ومعنوی دورهٔ مغل موفق نگردیده است .

چغتائیان :

پس‌ازمرگ چنگیز خاندان اوبچندحصه وسلطنت‌منقسم گردیده فرقهٔ «اغتائیه» درچین و خاندان «طولونی» درمغولستان و«هلا کوبان» درفارس و«چغتائیان» درماوراءالنهر وافغانستان حکمران گشتند، اما خاندان‌چغتائی که درماوراءالنهر تمرکز داشتند بر افغانستان از بدخشان وبلخ تا کابل وغزنی وگاهی تارودبار سند هم حکومت می‌نمودند ، درعهد اینها خراسان بمغلهای فارس مربوط شد وسند و کشمیر از افغانستان مجزا گردیده پنجاب هم جزو حکومات افغانی هند قرار گرفت ، در دورهٔ چغتائیه تاریخ افغانستان بسی تاریك است جز اینقدر که غالب ولایات مثل سیستان ، باختیا ، سوات ، بلورستان، بلوچستان، کشمیر وغیره بصفت ملوك الطوایفی بومی اداره میشدند ، ومشهور ترین این ملوك همان خاندان « کارت سوری » در هرات (هشت نفر از سال ۶٤۳ تا ۷۹۱ هجری) وشاهان محلی سیستان و کشمیر است . درین دوره بدون بعض محاربات سرحدی بامغل های

فارس وبرخی تاخت وتازها درماورای سند وبامنازعات داخلی پادشاه‌گردشی‌ها دیگرواقعات مهمی در افغانستان رخ نداده است . شاهان چغتائی اینهاستند : ـ چغتائی‌خان‌جلوس ٦٢٤ ﻫ ـ قراهلاکو٦٣٩ـ یسوع منگو ٦٤٥ قراهلاکو (مکرر) ٦٥٠ـ ارغان خاتون ٦٥٠ ـ الگو خان ٦٥٩ ـ مبارکشاه ٦٦٤ ـ براق خان ٦٦٤ — نکپائی خان ٦٦٨ ـ تقاتیمور ٦٧٠ ـ دعا خان ٦٧٢ ـ کنجوك خان ٧٠٦ ـ تالیکو ٧٠٨ ـ کبك خان ٧٠٩ یسون چغا٧٠٩ ـ کبك (مکرر) ٧١٨ ـ الچی گدائی ٧٢١ ـ دعاتیمور ٧٢١ ـ ترماشیرین ٧٢٢ـ سنجر ٧٣٠ جنگلی‌شی ٧٣٤ ـ بوزون ٧٣٥ ـ لیون تیمور ٧٣٩ ـ علی (اغتائی) ٧٤٠ ـ محمد ٧٤٣ ـ قازان ٧٤٤ دانشمندجه (اغتائی) ٧٤٧ ـ بیان قلی ٧٤٩ ـ ٧٦٠ هجری . بعد ازین تا ورود امیرتیمور کورگان انقلاب های داخلی دراینخاندان حکمفرما بود .

تیمور و تیموریان :

امیر تیمور لنگ از نسل چنگیز ویکی از اجداد او وزیر چغتای خان بود ، تیمور در حدود ٧٣٦ ﻫ تولد ودرسن رشد ازطرف تقاتیمور چغتائی حکومت کشکی یافت ، بعدها تیمور بوزارت سویور غاتمش منصوب گردیده بعد از چندی حکومت چغتائی را غصب نمود ، تیمور ازسال ٧٧١ تاهشت سال بفتح افغانستان پرداخته و بعدها بفتح فارس مشغول گردید و در ٨٠١ بهندوستان تاخته تا دهلی پیشرفت و حکومت افغانی را در هند متزلزل ساخت ، تیمور بعلاوهٔ ما وراءالنهر و افغانستان و فارس بر بغداد قابض شد و در ٨٠٤ یلدرم سلطان عثمانی رادر اناطول اسیر گرفت و بعد ها بهٔتسخیر چین عزیمت نمود ولی موفق ناشده درمقام «اترار» درسال ٨٠٧ هجری بمرد .

تیمور درجنگهای افغانستان چندین بلاد معمور را برویهٔ سلف وحشی خود چنگیز خراب کرد وملوك الطوائفی محلی را در افغانستان بر انداخت حتی یکباری ولایت دست نیافتنی شرق شمال افغانستان یعنی بلورستان را نیز گذر کرد ازان پس حکام تیموری برافغانستان مسلط شدند ، بعد از تیمور سمرقند و گاهی هرات افغانستان پاتخت اولاد تیمور قرار گرفت ، ولی عظمت گذشته عود نکرد ، در مغرب خاندان عثمانی و جلایرو در فارس سادات صفوی ترقی نمودند ، بعد ازفوت شاهرخ تیموری مملکت آنها تجزیه شد و در ماوراءالنهر حکومت ازبك های شیبانی پیشرفت زیاد کرد ٬ بحدیکه درقرن ده هجری شعبهٔ ازخاندان شیبانی سمرقند رافتح کرده وحکومت تیموریان را محدود بهٔبخارا ساختند عاقبت بخارا نیز ازدست آنها برآمده و بکلی منقرض شدند، فقط درین میانه گورکانیان افغانستان بسر کرده گی بابرمیرزای مشهور بهندوستان تاخته و درانجا به تشکیل سلطنت بزرگی پرداختند ، بهرحال در دورهٔ تیموریان ، افغانستان تقریباً شکل ملوك الطوائفی اختیار کرد و درعهد شاهرخ پسر تیمور وحسین بایقرا خراسان و هرات از روی مدنیت وعمرانات ، ادبیات و نقاشی پیشرفت ، شعرا و مورخینی نیز در دورهٔ تیموریان درافغانستان بوجود رسیدند ، شاهان تیموری اینهاست :— امیرتیمور جلوس٧٨١ـ خلیل ٨٠٧ ـ شاهرخ (پاتخت هرات) ٨٠٧ ـ الغ بیك ٨٥٠ ـ عبد اللطیف ٨٥٣ـ عبد الله ٨٥٤ ـ ابو سعید ٨٥٥ ـ احمد ٨٧٢ ـ محمود ٨٩٩ ـ پادشاه گردشی از ٩٠٠ تا٩٠٦ هجری. اما ملوك فرعی تیموری در افغانستان اینهاست : ـ پیر محمد حاکم (بلخ) ٨٠٧ ـ ٨٠٩ ـ کیدو (بلخ ، قندهار، کابل)٨٠٩ ـ ٨٢٠ ـ ابراهیم سلطان (بلخ) ٨١٧ ـ ٨١٢ ـ مسعود (کابل و غیره) ٨٣٠ ـ ٨٤٣ ـ سویور غاتمش (کابل قندهار) ٨٣١ـ ٨٣٠ ـ قراچهر (کابل) ٨٤٣ ـ بابر (خراسان)٨٥٤ ـ شاه محمود (خراسان) ٨٥٤ ـ ابو سعید (هرات ، بلخ ، خراسان) ٨٦٣ ـ ٨٧٣ ـ الغ بیك (کابل) ٨٦٥ ـ ٩٠٧ ـ ابوبکر (بدخشان) ٨٦٥ ـ ٨٨٤ ـ یادگارمحمد (خراسان) ٨٧٥ـ سلطان حسین بایقرا (هرات ، خراسان ، قندهار) ٨٧٨ ـ ٩١٢ ـ بابر میرزا (کابل‌وغیره) ٨٩٩ ـ ٩١١ هجری .

ازبك ها :

در اوایل قرن ده هجری قبایل ازبك در تحت رایت آخرین بها در خاندان چنگیزی «محمد شیبانی» نام در ماوراءالنهر کسب اقتدار نمود ، محمد شیبانی با گروه خود از سایبریا در ماوراءالنهر آمده بود و ازسال ۹۰۶ خاندان کورگانی را در ماوراءالنهر انداخته و به تشکیل سلطنت ازبکیه پرداخت ، اینخاندان ۱۲ نفر از سال ۹۰۶ تا۱۰۰۷ هجری در ماوراءالنهر حکومت داشته و شاخهٔ از آنها در خیوا حکمرانی مینمودند، پایتخت عمدهٔ اینها سمرقند و گاهی بخارا بشمار میرفت ، اینخاندان گاهی هم بر ولایات مرو ، هرات ، خراسان ، بلخ، تخارستان یعنی حصص شمالی و غربی افغانستان مسلط میشدند ، در اوایل قرن یازده هجری خانوادهٔ دیگری بنام «خوانین استراخان» که از طرف روسها منقرض شده و بدربار شیبانیان بخارا پناه آورده بودند ، جای شیبانی هارا اشغال کردند و اینها (۱۳) نفر از ۱۰۰۷ تا ۱۱۶۷ هجری بربخا را و سمرقند حتی فرغانه و گاهی هم به بدخشان و بلخ حتی هرات و قندهار حکمرانی مینمودند ، روبهمرفته در دورهٔ ازبکیه ولایات تخارستان مع نفوذ امرای بومی بدخشان جز و حکومت آنها بوده و ولایات بلخ بین ازبك ها و صفویهای فارس و کورگانیان هند معرض کشمکش و گاهی مستقل شمرده میشد ، مشهور ترین حکمرانان ازبکی در بلخ ولی‌محمد از سال ۱۰۰۷ هـ و سبحان قلی (۱۰۳۸ - ۱۰۶۱) است . ولایت هرات مثل بلخ در تمام دورهٔ ازبکیه معروض کشا کش آنها و صفویها بوده بالآخره بصفویها مربوط شد ، اما در قرن (۱۱) تسلط ازبکان را در قندهار دوامی نبوده و بزودی از طرف شاه جهان مغل هندوستان طرد شدند ، در دورهٔ استیلای ازبك‌ها درولایات شمالی‌افغانستان سوای تاراج ها وتخریبات مدنی منافی عاید مملکت نگردید ، و قسماً در بعض حصص شمالی نفوذ آنها تاظهور احمد شاه بابای ابدالی طول کشید .

صفویها :

«صفویها» یك‌خاندان سید وعربی نژادی بوده درمملکت فارس به تشکیل سلطنتی پرداختند ، اینها درامتداد یازده نفر از سال۹۰۷ تا ۱۱۴۸ هجری باستثنای (۷) سال بران مملکت حکومت کرده و ضمناً بر ولایات غربی افغانستان از قبیل خراسان ، هرات، سیستان و قندهار نیز متصرف گردیده اند ؛ چنانیکه اسمعیل اول در ۹۱۵مرو را از ازبك‌ها گرفت و طهماسب اول (۹۳۰-۹۸٤) مکرراً هرات را از ازبك ها مسترد نمود، در عهد عباس اول (۹۵۸ - ۱۰۳۸) ازبك ها از هرات گذشته بخراسان هم تاختند ، ولی طرد شدند ' همایون مغل هند در ۹۵۲ قندهار را بطهماسب اول گذاشته بود و باز بهند الحاق شد ولی از طرف عباس اول دوباره بفارس ضمیمه گردید ، بعد از کمی باز بهند الحاق شد ولی از عهد عباس ثانی (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷) بکلی ضمیمهٔ فارس گردید ، هکذا در قرن دهم هجری صفویها ملوك محلی سیستان افغانستان را بر انداخته و آنولایت را متصرف شدند ، تسلط صفویها در ولایات مفتوحهٔ افغانستان تا ظهور دولت های ابدالی و هوتکی افغان در هرات و قندهار (قرن ۱۲ هجری) طول کشید . در طول اینمدت خرابی زیادی بولایات افغانستان در نتیجهٔ جنگهای صفویها با ازبکان و رؤسای محلی افغانستان وارد گردید و نفوس زیادی مخصوصاً در ولایت و شهر هرات بقتل رسید ' بعلاوه چون صفویها نسبت بمملکت افغانستان بیگانه بودند به ترقی مملکت اعتنائی نداشته و حکام آنها در تاراج ثروت ملی و اجرای مظالم دقیقه ئی فرو نگذاشتند .

کورگانیان هند :

چنانیکه گفتیم بابر مرزا از خانوادهٔ تیمور در قرن دهم (۹۳۲هـ) از افغانستان بهندستان عسکر کشیده و سلاطین لودی افغان را منقرض نمود ولی برای اندك مدتی سلاطین سوری افغان تاج و تخت هندوستان را

«از همایون پسر بابر مسترد نمودند ، عاقبت همایون بمدد فارسی ها هندوستان را اشغال و دولت افغانی را بکلی مستاصل نمود ، اولاد بابر درتعداد «۱۹» نفر از سال ۹۶۲ تا ۱۲۷٤ هجری برمملکت وسیع هندوستان حکومت نمودند وچون موسس این دولت درافغانستان پرورش یافته وبه آداب ورسوم افغانی مانوس گردیده بود لهذا در هندوستان زبان و ادبیات و مدنیت افغانستانی را ترقی داده و به تعقیب سلاطین افغان در هند بتمدن آن مملکت غلو ورزیدند ، بابر در کابل تعمیراتی نموده وتدفین خود را در باغ مشهور « بابر» توصیه نمود ، شاه جهان نیز در کابل تعمیرات جنگی بکرد ، این سلسله تا ظهور احمد شاه بابای ابدالی بر ولایات کابل ، کشمیر ، پنجاب ، سند و ملتان فرما نروا بوده وحکام آنها درحصص مذکوره تقرر داشتند ، ولی بعد ازعالمگیر و شاه جهان سایر شاهان کورگانی بولایات غربی سند توجهی نکرده ومحض باخذ خراجی قناعت مینمودند، افغانها هم در طول اینمدت در صفحات جلال آباد و پشاور تااتك بر علیه آنها دائماً مشغول جنگ بوده و سر باطاعت نمیدادند . تسلط کورگانیان هند در حصص مفتوحهٔ افغانستان رو یهمرفته چندان تاثیرات مهم مدنی وعلمی نداشت ومملکت سوای پرداختن مالیات عایدی نمود ، چونکه کانون تمدن و آبادی و پیشرفت علمی آنها در حوضه های گنگا بود .

والحاصل ایندورهٔ شش قرنهٔ تاریخ افغانستان ازهجوم مغل (قرن ۷ هـ) تاظهور دولت ابدالی افغان (قرن ۱۲ هـ) درنهایت نحوست عبور نمود بنوعیکه درطول اینمدت بسیار شهرهای معمور خراب و صد ها هزار نفوس مقتول وهزارها نفر فرار گردیده درعوض غالبین «زرد» درحصص شمالی ومرکزی افغانستان وارد ولی بمرور زمان خوشبختانه بالفت تورانی خود یکجا درنفوس و زبان افغانستان به تحلیل رفت ، کساد تجارت وتنزل صنایع باملوك الطوایفی وتشتت اجتماعی وفقر مالی وضعف معنوی درافغانستان مخصوص این دورهٔ شوم بود مدنیت مشعشع افغانستان بکلی تباه گردیده، مدارس باعلوم وفنون یکجا رخت بربست، بحدیکه درطول این قرون متوالی فقط معدودی ازرجال علم وادب درافغانستان پیدا شدند ازقبیل علامهٔ تفتازانی وجامی هروی و چند نفر دیگر فقط فن تاریخ نسبةً پیشرفته وچند نفر مورخینی درافغانستان بوجود رسیدند از قبیل میرخوند مشهور وحافظ ابرو وغیره. درین میانه چندی (دردورهٔ کورگانیان هرات) شعروادب ونقاشی افغانستان نیز رنگ و رونقی بخود حاصل نمود، اما جغرافیای مملکت بسیار پریشان گردید ، چنانیکه «خیوه» از همان ظهور چنگیزانی یومنا ازافغانستان مجزا ماند، چه بعدازچنگیز به «جوجی» وباز بقوم «مطلا» رسیده وازظهور تیمور بماوراءالنهر مربوط شد ومتعاقباً شیبانی ها دولت مستقلی درانجا ساختند، نادر ترکمان برای یکسال اورا گرفت ولی مجدداً بتصرف ازبك ها رفت تاژنرال کافمان روسی در ۱۸۷۲ مسیحی آن ولایت را اشغال نمود . ولایت سند و کشمیر چندی ازافغانستان مجزا ومستقل شده آخراً بتصرف کورگانی های هند رفت ، بلوچستان جدا ومستقل گردید، گندهارای شمالی (حوضه های سوات و پشاور وغیره) درتحت ادارهٔ روسای بومی گاهی آزاد وگاهی محکوم جغتائی ها وکورکانی ها میگردید ، بلورستان تا آخر جدا ماند ، خراسان هم جزو فارس گردید .

ازقرن ۱۲ تا ۱٤ هجری = قرن ۱۸ - ۲۰ مسیحی:

شاهان هوتکی قندهار :

درقرن (۱۲) هجری افغانها در قندهار دست تسلط فارس را قطع کردند و درسال ۱۱۲۱ = ۱۷۰۹ مسیحی قایدمعروف افغان «میرویس» خان بن شاه عالم ، گرگین نام فارسی را با (۲۲) هزارعسکر آندولت قتل عام نمود، فارسی ها بجنگ پرداخته ودولت آنها خسرو خان نامی را با (۲۵) هزار عسکر دیگر بافغانستان سوق کرد ولی نتیجه همان محو قطعی فارسی ها بود ، میرویس خان حکومت ملیه را درقندهار استهار کرد واین شخص بزرگ و تاریخی درمدت حیات خود حکومت را فقط بصفت ریاست عمومی اداره کرده از قبول تاج

وتخت واسم پادشاهی انکار فرمود. بهرحال بعدازانکه میر ویس خان ازجهان بگذشت وجای او را برادرش «عبدالعزیزشاه» اشغال نمود، شهزاده «محمود» پسر میرویس عم خودرا از میان برداشته ودرجای پدر بنشست شهزاده محمود یکی ازبزرگترین رجال تاریخی افغانستان است واو در عنفوان جوانی بغرض اخذ انتقام دیرینه عسکر بفارس کشیده کرمان را مسخر کرد ، و باز در ۱۱۳۵ هـ مجدداً به فارس تاخته و آن مملکت را قسماً باپایه تخت آن شهراصفهان فتح کرد وحسین خان صفوی شاه فارس را باسلسلهٔ اواز بیخ وبن برآورد ، ازین بعد تاسال ۱۱۴۲ هجری اصفهان پایه تخت قندهار وفارس قرار گرفت ، و بعدازشهریار محمود کاکازاده اش «شاه اشرف» دراصفهان جلوس نمود، اینها مملکت فارس‌را تامین نموده وازدشمنان بزرگ او (روس‌وتورك) جلوگیری نمودند چنانیکه درشمال فارس (در بند) مقابل عساکر پطر کبیر را گرفتند و درشمال غرب مکرراً اردوهای تورکان عثمانی را بشکستند ، تورکها آخراً مجبور بشناختن دولت افغانی در فارس شده و معاهده ئی هم بین طرفین عقد گردید . بد بختانه شاه اشرف وقتیکه در یکی از جنگها با نادر قلی ترکمان (نادر شاه افشار) مغلوب شده و برای ترتیب عسکر عازم افغانستان شد درنواح قندهار از طرف رقبای خاندانی خود کشته شده وبایبصورت سلسلهٔ آنها منقرض وبرای تاخت وتاز نادر شاه زمینهٔ مساعدی فراهم گردید . تا ورود نادرشاه بقندهار (۱۱۴۵ هـ) سلطان حسین هوتکی عمزادهٔ اشرف شاه پادشاه قندهار بود . دورهٔ کوتاه هوتکی‌ها درایقاض روح ملی افغانستان عامل بس بزرگی بشمارآمد اسمهای شاهان هوتکی اینست :- میرویس خان جلوس ۱۱۲۱هـ - عبد العزیزشاه ۱۱۳۰ شهنشاه‌محمود ۱۱۳۱ سلطان حسین ۱۱۳۴ - ۱۱۴۵ شاه اشرف (در فارس) ۱۱۳۸ - ۱۱۴۳ هجری .

شاهان ابدالی هرات :

درهمان قرن(۱۲) هجری هنگامیکه افغانهای هوتکی درقندهار دست فارس را قطع میکردند، افغانهای ابدالی در ولایت هرات اعلان استقلال کرده و «آزادخان» سر کردهٔ ابدالی های هرات خراسان حالیهٔ را معرض عسکر کشی های خویش قرارداد ، متعاقباً عبدالله خان ابدالی پسرحیات سلطان ، ریاست ملی را دردست گرفته وجعفرقلی حاکم فارسی هرات را با عساکر ساخلوی آندولت قتل عام نموده وخود بمسند پادشاه هرات زمام امور دردست گرفت ، متأسفانه بین این دوخاندان ابدالی وهوتکی هرات وقندهار نقاری بهمرسیده بجای آنکه متحد شوند بهم جنگ نمودند ودرنتیجه اسدخان پسر عبدالله خان بدست شهزاده محمود هوتکی در «دل آرام» فراه کشته گردید ، بهرحال عبدالله خان مکرراً عساکر اعزامی فارس را بشکست ، و بعد ازانکه شهزاده محمود فارس را متصرف شد، ابدالیان هرات بکلی آسوده شده مضافات (خاف)را بهرات‌الحاق کردند و چندین باربغرض فتح مشهدوخراسان تاختند ، اینها یك سلسله باپادشاه گردشی های بسیاری تا زمان ورود نادرشاه ترکمان بهرات (۱۱۴۴هـ) باقی بودند ، وبعد از انقراض آنها‌بدست‌نادر ، باز احمدشاه ابدالی یکی از منسوبین همین خاندان بود که طرح سلطنت قوی وملی در افغانستان ریخت ، بهرحال ابدالیان هرات درتاریخ هیجانهای ملی مقام مناسبی دارند . اسمای شاهان ابدالی هرات :- عبدالله خان بن حیات سلطان ابدالی جلوس ۱۱۲۹ هجری زمان خان بن دولت خان ابدالی ۱۱۳۲ - محمدخان ولد عبدالله خان ابدالی ۱۱۳۵ - ذوالفقار خان بن زمان خان ابدالی ۱۱۳۶ - الله یار خان بن عبد الله خان ابدالی ۱۱۳۸ - ذوالفقار خان (مکرر) ۱۱۴۲ - الله یار خان (مکرر) ۱۱۴۳- ۱۱۴۴ هجری .

دولت ابدالی افغانستان :

بعد ازانکه اشرف شاه افغان در قندهار کشته شد ، نادر شاه افشار که مرد جنگی وعالی همتی بود فارس را تامین نموده ، خواست از راه افغانستان عسکر بهندوستان کشد، لهذا در سال ۱۱۴۴ هجری وارد

هرات شده دوچار جنگهای افغانها گردید ، بالآخره هرات را فتح نموده وبا افغانها مصالحه کرد وبعد افاغنهٔ ابدالی که باهوتکی ها مخالفت داشتند، بعد ازیکسال زحمت قندهار را از سلطان حسین هوتکی (۱۱۴۵هجری) منتزع نمود و ازانجا براه کابل عزیمت هندوستان کرد، نادرچون اصلاً فارسی نبود زیاده‌تر اعتماد اوبسرداران وعساکر افغان ودسته های نظامی تورك وترکمان بود وبهمین قوت او باتحمل مشکلات تا دهلی پیشرفت ، ازان بعد نادر پادشاهی بود که نه افغانستان بلکه تورکهای عثمانی وروس ها راهم بجایشان نشاند ، نفوذ حکام نادر درحصص مفتوحهٔ افغانستان تازمان مرگ او (۱۱۶۰ هجری) طول کشید .

وقتیکه نادرشاه کشته شد احمدخان ابدالی (احمد شاه بابا) پسر زمان خان (پادشاه ابدالی هرات ۱۱۳۲ - ۱۱۳۵) باقطعات عسکری ابدالی در اردوی نادر بود واو بلافاصله عازم افغانستان شده در قندهار به تشکیل سلطنت افغانی پرداخت، احمدشاه‌درانی درعرصهٔ چند سال تمام حدود طبیعی افغانستان‌را از جیحون تادریای عمان وازفارس تارود بار سند (بدخشان وقطغن ، مزار ومیمنه ، مرو وهرات ، خراسان وسیستان بلوچستان ، سند ، پنجاب وکشمیر) داخل نقشهٔ سیاسی افغانستان نموده ودولتی قایم وقاهر بساخت ، تشکیلات عسکری وادارات دولتی وساختن راها وشهرها ازقبیل قندهار وتاشقرغان وغیره درعهد احمدشاه درانی منتظم گردید ، احمدشاه مکرراً بهندوستان و فارس و بخارا تاخته فتوحات محیرالعقولی نمود معهذا احمد شاه با آنکه درانعهد افغانستان یکی از بزرگترین دولتهای مقتدر آسیا بحساب میرفت ، اتحاد اسلام را همیشه نصب العین سیاسی خود داشته هندوستان‌را بعد ازفتح بشاهان کورکانی بخشید وبصدهاهزار «مراتهه» را که دشمنان اسلام ودهلی بودند معدوم نمود، ودربخارا بعد ازفتح مزاحمتی نه نموده فقط بگرفتن خرقهٔ حضرت رسول کریم قناعت ورزید ، هکذا درفارس باوجود غلبه وقدرت باستثنای خراسان که جزو قدیم افغانستان بود بگرفتن حدود او اقدام نه نمود . گویا دولت درانی افغانستان ازظهور مغل ببعد اولین دولت افغانی است که مجد و عظمت قدیم افغانستان را اعاده نموده ومملکت را از تجاوزات اجانب و ملوك الطوایفی هار هائی بخشید .

بعد ازسقوط «زمانشاه مشهور» نواسهٔ احمد شاه، خراسان از افغانستان بواسطهٔ عسکرکشی‌های« محمدخان قجر»شاه فارس منتزع شد ، و در پنجاب رنجیت سنگ نائب‌الحکومه زمان شاه اعلان استقلال کرد ، هکذا بلوچستان توسط خانهای‌محلی‌خود مستقل گردید . درهمین قرن (۱۹) بود که وادی‌کشك وقلعه‌مور از افغانستان مجزا وبتصرف خوانین‌خیوا رفت و بالآخره روسها (مرو) را در ۱۸۸۴ مسیحی اشغال نمودند : ازان بعد به تحریك«اجانب»خانه جنگی‌ها در افغانستان واقع شده ودرنتیجه، سلطنت ازخانوادهٔ سدوزائی به سرداران «بار کزائی» آنها تحویل‌یافت ، ومتعاقباً مداخلهٔ انگلیس ها درافغانستان باحرب اولین افغان و انگلیز زخداد ودرنتیجه مطابق معاهدات لاهور وقندهار (۱۸۳۸ مسیحی و ۱۸۳۹ مسیحی = ۱۲۵۴ قمری و ۱۲۵۵قمری) ولایات سند وملتان، کشمیر، پشاور، اتك ، دیره جات، از افغانستان جدا گردید . ولی شجاعت ووطن‌پرستی ملت افغان با کار نامه های قائدین ملی از قبیل نواب محمد زمانخان محمد زائی ، شجاع الدوله خان محمد زائی وزیر مشهور اکبر خان غازی محمد زائی ، سردار سلطان احمد خان محمد زائی ، سردار عثمانخان تگاوی، نائب امین‌الله خان لهوگردی ، محمد شاه خان با بکر خیل ، ملامومن غلجائی و امثالهم درین واقعه بطوریکه در تاریخها ضبطاست اسباب افتخار ابدی افغانستان بشمار میرود. اسمای شاهان سدوزائی (درانی) : - احمدشاه بابا جلوس سال۱۱۶۱هجری- سلیمان شاه بن احمدشاه ۱۱۸۶- تیمورشاه‌بن‌احمدشاه۱۱۸۶- زمانشاه بن‌تیمورشاه ۱۲۰۷ - محمود شاه بن تیمور شاه ۱۲۱۶ - شه‌شجاع بن تیمور شاه ۱۲۱۹ - محمود شاه (مکرر) ۱۲۲۳ - ایوب شاه بن تیمور شاه ۱۲۳۳ - دورهٔ فتور ابدالی ها و تسلط برادران وزیر فتح خان بارکزائی ۱۲۳۳- شه شجاع (مکرر) ۱۲۵۵ - فتح جنگ پسر شه شجاع ۱۲۵۸ - شاپور شاه پسر شه‌شجاع ۱۲۵۸هجری (درین میانه چندی در هرات شاخهٔ از ابدالی ها و الکوزائی ها و محمد زائی ها مسلط شدند و این ها

تا ۱۲۷۹ هجری عمر نمودند و بعد ها هرات از طرف عمال دولت محمد زائیه اداره می گردید .)

دولت محمد زائیهٔ افغانستان :

وقتیکه سلاطین درانی افغانستان را فتور فرا گرفت وشهزاده کامران پسرشاه محمود وزیرفتح خان بارکزائی را کور نمود برادران وزیر که در سر تاسر مملکت نفوذ داشتندبرعلیه محمود شاه شوریده در سال ۱۲۳۳ هجری اورا بجانب هرات فرار ساختند ، و از طرف دیگر شه شجاع را بجانب شکار پور راندند ، رئیس برادران فتح خان سردار مشهور محمد عظیم خان بود ، بتحریك محمد عظیم خان شاه ایوب پسر تیمورشاه از پادشاهی دست کشید . در ۱۲۳٤ شه محمود و کامران پسرش از هرات بکابل عسکر کشیدند ، ولی از برادران وزیر فتح خان شکست خورده هرات را مقر خود قرار دادند [ازین بعد تا سال ۱۲۷۹ هفت نفر - شه محمود (۱۲۳٤) شاه کامران (۱۲٤٤) وزیر یار محمد خان الکوزائی (۱۲۵٦) سعید محمدخان پسر وزیر مذ کور (۱۲٦۷) شهزاده یوسف ابدالی (۱۲۷۲) سردار سلطان احمد خان محمد زائی (۱۲۷۳) شهنواز خان بن سلطان احمد خان (۱۲۷۹) در هرات پادشاهی کردند و جنگهای مشهور فارس و افغان بعمل آمد ، در تمام این جنگ ها فارسی ها مغلوب ودر حمله های خود ناکام ماندند ، در سال ۱۲۷۹ هرات از طرف امیر دوست محمد خان ضبط گردید .] و الحاصل برادران فتح خان (بزیر دستی سردار محمد عظیم خان و بعد ازو بماتحتی سردار شیردل خان) باستثنای هرات و خراسان و پنجاب به تمام افغانستان مسلط شدند ، بعد از فوت سردار شیردل خان در سال ۱۲٤۲ میرهای سند اعلان استقلال کردند وافغانستان شکل ملوك الطوایفی اختیار کرد ، مشهور ترین این ملوك بارکزائی سردار دوست محمد خان حاکم کابل و سردار پردل خان حاکم قندهار بشمار میرفت ، در دورهٔ اینها ولایات پشاور واتك وکشمیر از افغانستان مجزا شده و بتصرف رنجیت سنگ مهراج لاهور رفت (۱۲٤۳ - ۱۲٤٤) ازسال ۱۲۵٤ برادران فتح‌خان، سرداردوست محمدخان را برای توحید اداری افغانستان بصفت پادشاه قبول نمودند ولی یکسال بعد (۱۲۵۵) شه شجاع واردوی انگلیز داخل افغانستان‌شده وامیرجدید (دوست محمدخان) مغلوباً فرار بخارا گردید، ودر۱۲۵٦ بانگلیزها تسلیم وروانهٔ هند شد ، گویا دورهٔ اول برادران وزیر فتح‌خان‌درینجاخاتمه یافت .

اماشه شجاع وانگلیس بهمان تفصیلی که بهمه کس معلوم‌است‌درافغانستان معدوم‌شده‌و درسال۱۲۵۸قری حتی کوچکترین آثار آنها برافتاد ، فقط تاثیر بزرگی که‌ازآنها درمملکت باقی‌ماندهمان حکم عهد نامه‌های لاهور وقندهار (۱۲۵٤-۱۲۵۵هجری) منعقده بین انگلیز و شه شجاع ورنجیت سنگ بود ، مطابق اینمعاهده بعلاوهٔ پنجاب تمام آن ولایاتی که در دورهٔ برادرا ن وزیر فتح خان مثل سند ، پشاور ، اتك ، کشمیر از افغانستان جدا گردیده بود ، رسماً تجزیه شد .

پس ازمغلوبیت انگلیس در افغانستان و کار نامه های‌پهلوان ملی وزیر اکبرخان غازی ، پادشاهی مملکت دو باره بامیر دوست محمدخان رسید . ولی مطابق‌معاهدات‌جرود منعقده بین امیردوست محمد خان و انگلیس ها (۱۲۵۸ - ۱۲۷۱ هجری)مواد معاهدات لاهور و قندهار و سلب استقلا ل سیاسی افغانستان از طرف امیر دوست محمد خان تصدیق وشناخته گردید . دربین سالهای ۱۲۸۵-۱۲۹٦ (سلطنت اعلیحضرت شیرعلیخان) مجدداً استقلال افغانستان اعلام و مدارس و علوم و تمدن‌جدید در مملکت آغاز یافت ، ولی متعاقباً حرب دوبین افغان و انگلیز (۱۲۹٦ - ۱۲۹۷) واقع‌شده و بعد ازفوت شیر علیخان مطابق معاهدهٔ گندمك (منعقده بین امیر محمدیعقوبخان و انگلیز ۱۲۹٦ هجری) استقلال سیاسی افغانستان سلب و علاقهای شالکوت ، فوشنج تاجیال کوژك وعلاقهٔ کرم تاجیال جاجی ودرهٔ خیبر و لندی کوتل از افغانستان مجزا ، وداخل حدود هند

انگلیسی گردید . (درین جهاد دوم ملی مبادا کار نامه های غازیان افغانی از قبیل جرنیل ملی محمد جان خان غازی وردک، ملادین محمد مشك عالم اندری ، سردار محمد ایوبخان و امثال هم فراموش ما گردد) درسال ۱۳۱۱ قری مطابق معاهدات دیورند (منعقده بین امیر عبدالرحمن خان و انگلیز) حدود شرق افغانستان و انگلیز معین ، و علاقه های سوات ، باجور ، چترال ، ارنوی ، وزیری ، داور ، چاکی و چمن از افغانستان رسماً مجزا ، و داخل حدود انگلیسی شناخته آمد . هکذا درهمین عصر « پنجده » در دست روسها افتاد، درسال ۱۳۲۳ قری مطابق معاهدهٔ منعقده بین امیر حبیب‌الله خان شهید و انگلیس (قارن سکر تری هند) مواد معاهدات دیورند تائید و تصدیق یافت ، و هم درین دوره (۱۳۱۹-۱۳۳۷) مدارس وعلوم جدیده باتعمیرات نو در افغانستان رواج گردید . در سال ۱۳۳۷ هجری (دورهٔ امانیه) افغانستان استقلال سیاسی خود را اعلام نموده ، و حرب سوم بین افغان و انگلیز واقع گردید ، و درنتیجه معاهدهٔ راولپندی ، استقلال افغانستان و صلح ملتین اعلان شد، ازین بعد دور جدیدی درتاریخ افغانستان شروع میشود . (۱) در سال ۱۳۴۷ هجری اغتشاشات داخلی رخداده ، و بچهٔ سقو تخت و تاج سلطنتی را غصب نمود ، درسال ۱۳۴۸ هجری اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی بر غاصبین مرتجع تاج و تخت افغانستان تغلب جسته (باصرار ملت) زمام سلطنت‌را در دست گرفت ، ازین پس مجدداً مملکت در راه اصلاحات و تلافی مافات قدم می بردارد .

اسمای شاهان محمد زائی بقرار ذیل است :

اعلیحضرت‌امیر دوست محمد خان	جلوس‌سال	۱۲۵۹	قری هجری	
» شیر علی خان	»	۱۲۷۹	»	
» محمد افضل خان	»	۱۲۸۳	»	
» محمد اعظم خان	»	۱۲۸٤	»	
» شیرعلی خان (مکرر)	»	۱۲۸۵	»	
» محمد یعقوب خان	»	۱۲۹٦	»	
» عبدالرحمن خان	»	۱۲۹۷	»	
» حبیب‌الله خان	»	۱۳۱۹	»	
» امان‌الله خان	»	۱۳۳۷	»	
اغتشاش و تسلط حبیب‌الله بچهٔ سقو	»	۱۳٤۷	»	
اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی	»	۱۳٤۸	»	

(۱) - قوماندان فاتح این حرب بزرگ ملی و جهاد استقلال در محاذ سمت جنوبی اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی بودند که بیادگار فتوحات شان در کابل منار استقلال بر پا گردید .

اسامی حالیه و قدیمهٔ شهر ها ، ولایات ، مملکت افغانستان قدیم تا جائیکه بنظر رسید

در جدول ذیل ترتیب یافت (م . غبار)

نام حالیه	نام قدیم	ملاحظات
افغانستان (مملکت)	آریانا	یونانیان (اکسیمیا) وکاهی (ارا گواری) میگفتند. فارسی‌ها(آریاورتا) میخواندند . هندیها (باه لمکا) واعراب (خراسان) مینامیدند .
ای بك (شهر)	سمنگان	چینی‌ها(سی‌تین‌تسزیان) وعربها سمنجان نام نهادند .
ارگ هرات	قلعهٔ اختیارالدین	
اشکمش (علاقه)	وز والین	درحصهٔ قدغن حالیه واقع است .
بلخ (قلعهٔ قدیم)	هنداون	
بلوچستان (ولایت)	اوری‌شیا	یونانیان (گدروسیا) میخواندند .
پنجکوره (علاقه)	گواریس	
پنجشیر (علاقه)	پنجهر	
پنجاب (ولایت)	زت گوش	فارسی ها (ث ت گش) میخواندند .
تاشقرغان (شهر)	خلم	
جبل‌السراج (علاقه)	پر وان	
جلال آباد (علاقه)	ننگ نهار	
جنوبی (ولایت)	پاختیا	یونانیان (پیکی پیکا) وهندوها (روه) مینامیدند . برای شناختن حدود اینولایت رجوع بشمارهٔ ۹ سال اول کابل شود .

نام حال	نام قدیم	ملاحظات
چترال (علاقه)	کتور ـ کاشگر	چینی ها (کاشکار) میگفتند .
خراسان (ولایت)	اپار تیا	یونانیان (پارتیا) و فارسی ها (پرثو) مینامیدند . و بقول هیرودت وتطبیق محققین فرنگی نامقدیم طایفهٔ افریدی پختانه هم (اپارتیا) بود.
خیوه (ولایت)	خوارزم	فارسی ها (خوارزمیش) میخواندند.
دولت آباد (شهر)	فاریاب	در ولایت مزار حالیه واقع است .
رستاق (شهر)	ولوالیز	عربها (و لوالج) ساختند . در علاقهٔ بدخشان واقع است .
زندجان (قصبه)	بوشنگ	عربها (فوشنج) میگفتند . در علاقهٔ هرات واقع ست .
سبزوار (شهرمخروبه)	اسپزار	عربها اسفزار گفتند .
سر پل (شهر)	انبار	در علاقهٔ مزار حالیه واقع است .
سند (ولایت)	اندوش	
صوات (علاقه)	سوانس	
شبرغان (شهر)	شبرگان	فارسی‌ها (سفیدذ) میخواندند .
شلگر (علاقه)	هجویر	در حصص غزنی افتاده .
قدغن و بدخشان (ولایت)	تخار	فارسی‌ها (تخارستان) میگفتند
قندهار (ولایت)	زابل	یونانیان(ارا کوسیا) وفارسی‌ها (هرخواتیش) وبعد ها زابلستان میخواندند وعربها (الرخاج) و (الرخذ) میگفتند .

نام حال	نام قدیم	ملاحظات
قنداوه (شهر)	قندابیل	دربلوچستان واقع است .
کشکک (شهرمخروبه)	فیروزوند	درولایت حالیهٔ قندهار واقع است .
کوهدامن (علاقه)	کاپیسا	
کابل (شهروعلاقه)	وای کرت	
کشم (علاقه)	سکل کند	درعلاقهٔ بدخشان واقع است.
لغمان (علاقه)	لیاکا	
مزار شریف (ولایت)	باخدی	یونانیان(باکتریان) وفارسی‌ها (باختریش) وهندیها(بالهیك‌دیس) و عربها (باختر) میگفتند و باکتریا و باختر در مورد عموم مملکت افغانستان نیزدرقدیم استعمال‌می‌شد .
مشرق (ولایت)	گندارا	یونانیان و فارسیان باا‌ندك تحریف گندهاره و گندار میگفتند، برای شناختن حدود این ولایت رجوع شود بشمارهٔ دهم سال اول کابل .
مرو و مرغاب (ولایت)	مرگیانا	اعراب (مرو الرود) نام نهادند .
میمنه و شبرغان (ولایت)	گوزگان	اعراب (جوزجان) میگفتند .
مزار (شهر)	ده خیر (قریه)	
غور و هزار جات (ولایت)	غرچ (و) غور	یونانیان (پاروپامسس) و فارسی ها واعراب (غرچستان) و غرشستان میگفتند .
فراه وچخانسور و سیستان (ولایت)	سکاستیانا	یونانیها [درنگیانا] و فارسیها [ذرنك - نیمروز - سیستان] و اعراب (ذرنج وسجستان) میخواندند برای‌شناختن حدود او رجوع شود بشمارهٔ ۷ سال اول کابل ،
نهرین (شهر)	لاچین	در علاقهٔ قدغن حالیه واقع است .

نام کنونی	نام قدیم	ملاحظات
نورستان و چترال (ولایت)	بولر (و) بلور	
وزیرستان (علاقه)	ویراسی	
هرات (ولایت)	آریه ـ آریانا	فارسی ها (هرای) و یونانیان آریانا میگفتند . (آریانا) در مورد عموم مملکت افغانستان نیز در قدیم اطلاق میگردید .
هدهٔ شریفه (شهر مخروبه)	نگار آرا	
یوسفزی (علاقه)	مندر	

شهرهاي مشهور و تاریخی افغانستان که بمرور دهور و حوادث جهان محو و نابود شده

تا جائیکه تاریخاً بنظر رسیده در جدول ذیل ترتیب یافت . (م. غبار)

نام شهرها	ملاحظات
آرتاگوان	در حدود شهر هرات حالیه واقع ویکی از قدیم ترین بلاد افغانستان در قرون قبل‌الاسلام بود .
آری گاؤن	دراراضی بین علاقهٔ کنر وتجکوره ازطرف سکندر مقدونی بنا نهاده شده بود و از شهر های معمور افغانستان حساب می شد .
اسکندریه مرگیانه	در علاقهٔ مرغاب از طرف اسکندر بنا یافت و بعضا مستشرقین موضع آنرا مر و چاق حالیه می شناسند .
الکزاندریه اراکوسیا	در حوالی شهر حالیهٔ قندهار از طرف اسکندر بنا شد و در دورهٔ قبل‌الاسلام از شهر های معروف افغانستان بود .
الکزاندریه قفقاز	درنواح علاقهٔ کوهداهن حالیه واقع‌وآبادکردهٔ سکندربوده وحالیا حتی موضع آن بی نشان‌است .
آهنگران	در علاقهٔ غور واقع ویکی از خوبترین بلاد افغانستان دو دورهٔ اسلام شمرده میشد ، مغل آنرا خراب کرد .
انطاکیه	در حوالی شهر مرو قدیم واقع و ازقدیم ترین بلاد تاریخی افغانستان بود. (انتیوخ سوتر) آن را در قرن سوم قبلاالمیلاد بنا نهاد .
اسفزار	در علاقهٔ هرات واقع ویکی از شهر های معمور افغانستان در دور اسلام بحساب میرفت مغول او را تخریب نمود .
بگرام	در اراضی بین خیبر و شهرحالیهٔ پشاور واقع بوده ازشهر های قدیم افغانستان حساب میرفت .
بهاول	درعلاقهٔ یوسف زئی واقع وازشهر های نفیس قرون ماقبل الاسلام افغانستان شمرده میشد .
بامیان	یکی از مزین ومعرو فترین بلاد عجیبهٔ افغانستان تاظهور اسلام بود بعد ازتخریبات اعراب ازطرف مغل محو قطعی گردید .
بست	درساحل هلمند رود واقع ویکی ازشهر های متمدنهٔ افغانستان تاظهورمغل بحساب میرفت ،آثار او هنوز باقیست .
بوشنگک (فوشنج)	درموضع قریهٔ زنده جان حالیهٔ علاقهٔ هرات افتاده وتاظهور مغلها ازبلاد متوسطهٔ افغانستان بود.

ملاحظات	نام شهرها
یکی از بهترین وقدیمترین بلاد افغانستان بوده تاهجوم اعراب از خوبترین شهر های آسیا شمرده میشد بعد ها چندین بار خراب شد .	بلخ (قدیم)
درمحل شهر (فیض آباد) کنونی واقع وتاظهورمغل ازشهرهای معمورافغانستان بود، چنگیز اورا تخریب کرد .	بدخشان
درجوار شهر (بلخ) قدیم دردورهٔ اعراب بنایافت ، بعدها درمحاربات خارجی منهدم گردید.	بروقان
شهر کوچك ومذهبی بوده ازقرن ۱۸ تا ۱۹ پایه تخت افغانستان قرار گرفت ، درمحاربهٔ دویمین افغان وانگلیز منهدم گردید .	بالاحصار
بنی شهر (پشاور) قدیم که ازقرون قبل‌الاسلام تاظهور اسلام ومحارب آن از تاریخی ترین بلاد افغانستان محسوب بود .	پرشور (فرسور)
درعلاقهٔ (هزاره جات) حالیه واقع وتاظهور مغل از شهرهای مشهور افغانستان حساب میشد .	پشین
درحدود چهار سدهٔ حالیهٔ پشاور واقع واز کهن ترین بلاد افغانستان بوده ،درهجوم اسکندر آبادان ومعمور بود .	پشکلاویتی
درعلاقهٔ سند افتاده ودرعهد سکندر بسی آبادان ومدتها ازبلاد معروف افغانستان حساب‌میشد .	پتاله
در یك منزلی شهر حالیهٔ (قندهار) واقع و در دورهٔ اسلام تا ظهورمغل ازبلاد متوسطهٔ افغانستان شمرده میشد .	پنجوای
درسیستان واقع وتاظهور مغل ها ازبلاد متوسطهٔ افغانستان بود .	پیشاوران
درمحل شهرحالیهٔ (قندهار) واقع و تاظهور مغل از مشهور ترین بلاد افغانستان در ولایت زابل شمرده میشد .	تکین آباد
درجوار شهر حالیهٔ تالقان (قطغن)واقع وتاهجوم چنگیز ازمهمترین شهرهای افغانستان‌حساب می‌شد .	تالقان(اول)
درعلاقهٔ مرغاب (هرات) واقع وتاهجوم چنگیز وتخریبات او شهر معموری بود .	تالقان(دوم)
شهر کوچك ومستحکم نظامی بوده درنزدیکی شهر ذرنج (سیستان) واقع و تاظهور مغل معمور وآبادان بود .	تاق (طاق)

نام شهرها	ملاحظات
تهته	شهر قدیم و تاریخی افغانستان در نواح سند بوده ، وحالیا قصبهٔ جای آنرا گرفته .
جوین	در دورهٔ اسلام ازشهر های متوسط افغانستان محسوب و در علاقهٔ سیسان (فراه حالیه) واقع بود حالیا نشانی ندارد .
ذرنگک (ذرنج)	از قدیم و تاریخی ترین بلاد افغانستان و پایتخت ولایت سیستان بود در تخریبات مدهشهٔ مغول منهدم گردید .
ذرغون‌شهر	درعلاقهٔ لوکر حالیه واقع‌ودرقرون وسطی ازبلادمتوسط افغانستان محسوب‌بود حالیا حتی کوچکترین اثری ازو نمانده .
سمنگان (ایبک)	یکی ازبلاد تاریخی ونفیس افغانستان تاظهور و هجوم اعراب حساب میشد و حالیا قریهٔ ایبك جای آنرا گرفته .
سرخس (قدیم)	درطول تمام قرون وسطی ازبلاد مهم اقتصادی افغانستان بوده وبعد ها خراب وجای اورا سرخس کوچك جدید اشغال نمود .
سلطانیه (قامه)	شهر کوچك و مزینی بود در عهد مغل (شاهرخ) در جوار شهر مرو آباد شد و حالیا نشانی ندارد .
شورمین	در (هزاره جات) حالیه واقع وتاحمله‌های مغل از شهر های معروف افغانستان بود .
شائی(شاهی)	در جوار شهر ضحاك (بامیان) واقع و از شهر های معروف افغانستان در قرون وسطی بود .
شهرك	در علاقهٔ غور واقع وازبلاد مهمهٔ افغانستان در دورهٔ اسلام وبروایتی پایتخت سلاطین‌غور بود .
شیرین‌تگای	در علاقهٔ (میمنهٔ) حالیه واقع و تا ظهور مغل از بلاد معمورهٔ افغانستان بحساب میرفت.
ضحاك	درنزدیکی شهر (بامیان) قدیم اوفتاده و از شهر های تاریخی افغانستان حساب میشد .
غزنی (قدیم)	یکی از بهترین بلاد افغانستان بوده و تا ظهور دولت های غوری و مغلی معمور وآبادان بود .
غلغله	در مقابل اصنام بامیان واقع و از شهر های نفیس افغانستان بود مغل ها او را منهدم ساختند .

نام شهر	ملاحظات
فاریاب	شهر مشهوری در افغانستان بوده و تا ظهور مغل معمور و آبادان بود حالیا قریهٔ دولت‌آباد در ولایت مزار جای آنرا گرفته .
فراه (قدیم)	در حوالی‌شهر حالیهٔ (فراه) واقع و از چهار قرن قبل‌المیلاد باینطرف معمور بود .
فیروز وند	در کشك حالیهٔ (قندهار) واقع و یکی از بلاد متوسطهٔ افغانستان بوده و حالیا اثری ازو نمانده .
فیروز کوه	درعلاقهٔ (غور) واقع و یکی از بلاد عمدهٔ افغانستان در عهد سلاطین غور بحساب میرفت .
قیصار	در علاقهٔ (میمنه) واقع و از بلاد متوسطهٔ افغانستان بوده و حالیا جای‌آنرا قریهٔ اشغال کرده.
قند هار (قدیم)	در نزدیکی شهر حالیهٔ (قندهار) واقع و تا هجوم نادرشاه ترکمان از بلاد مهمهٔ افغانستان بوده نادر او را تخریب نمود .
قصدار	در بلوچستان واقع و در قرون وسطی از شهر های عمدهٔ افغانستان بحساب میرفت .
قندز	در چند میلی خان آباد حالیهٔ (قطغن) واقع و از قرن ده تا نزدهٔ مسیحی از بلاد مشهورهٔ افغانستان شمرده میشد .
قره باغ	در علاقهٔ غور واقع و ازشهر های متوسط افغانستان در دور اسلام بحساب میرفت .
کاپیسی‌نگارا	در کوهدامن حالیه (سمت‌شمالی کابل) واقع ودردورهٔ قبل‌الاسلام یکی ازبلاد ظریفهٔ افغانستان محسوب بود .
کارتنه	در حدود بگرام (جبل السراج) اوفتاده و یکی از شهرهای تاریخی افغانستان بود ، اسکندر اینشهر را بنا نهاد .
کوهسان	درعلاقهٔ (هرات) واقع ودردورهٔ اسلام شهرمعروفی بوده حالیا سوای‌خرابه‌ها اثری ازو نمانده.
گردیز (قدیم)	در ولایت پاختیا (سمت جنوبی حالیه) واقع و در دور اسلام ازشهرهای معروف افغانستان بوده خرابه های آن باقیست .
نگار آرا (هده)	درنواح شهر (جلال آباد حالیه) واقع و از مزین و نفیسترین بلاد قدیمی افغانستان تا ظهور اسلام بود .

نام شهرها	ملاحظات
تملیك (یوکراتیدیا)	مابین (بلخ وشبرغان) واقع و یکی از کهن ترین بلاد افغانستان قدیم بود ، یوگراتید شاه بلخ در قرن ۲ قبل المیلاد اورا بنا نهاده بود .
نیشاپور (قدیم)	یکی از معمور ترین بلاد افغانستان بحساب میرفت ، عشایر غز وبعد ها مغل آنرا تخریب کرد محارب قجر و ابدالی اورا سقوط داد .
نکائی	بین اراضی کابل و کوهدامن از طرف سکندر بناشد ویکی از شهرهای تاریخی قبل الاسلام افغانستان محسوب بود .
هرات(قدیم)	درجای شهر حالیهٔ هرات واقع و یکی از معروف و بزر گترین بلاد افغانستان بود ، مغل آنرا منهدم ساخت .
هزار اسپ	پایتخت خوارزم (خیوه) و تاظهور و تخریبات مغل از بلاد مهمهٔ افغانستان حساب می شد .
مرو چاق	درمحل قریهٔ حالیهٔ مرو چاق درعلاقهٔ مرغاب واقع ویکی ازشهرهای قدیمی افغانستان محسوب بود.
مرو	در نزدیك قصبهٔ حالیهٔ مرو واقع و از بزرگ و متمدن ترین بلاد افغانستان شمرده می شد مغلها اورا منهدم ساختند .